

لا یحییٰ منین است و اگر کسی را این معنی مستبعد نماید باید که بنظر هوشمند در نگیرد که جواهر
 حروف چون در صدق شرف سمت ظهور یافت تحفه صد و شصتبار که از شایسته اند و در حال
 عبادت در دارالقراب منجان بسکه اعتبار آن به صاف قبول باید و در حدیثی آمده که سنام
 کلام قرآن برای بدین معنی خواهد بود قوله تعالی الذلک لکتاب لا یریب فیه هدی
 و موبد این معنی کلام نام سیدنا نام است صلی الله علیه و آله حيث قال با علی و بال العالم لا یعوف
 نفسیر ایچا چون این معنی محقق شد باید دانست که همچنانکه سنگها در هر معدنی ظاهر
 میشود و گاهی که در هر زمین میر و بلاد خارجی حالی نیست چنانچه در معالجات و
 پرنجات محسوس و مشاهده میگردد و هم چنان این جواهر حروف که بعضیها که آن جفا
 جلال و حضرت قدس که منبع فوّه و تاثیر است بدین جهان امیزش و عرصه الاشرف رسانده
 اند باینکه از مثل این خواص خالی نباشد و جهت تحقیق این بحث را براد مقدمه فاکر این است
 که چون طالب صادق متذکران گردد از خواص حروف کاهی تمام باید و بیانش اینست
 که مبنای معالجات و دفع امراض و اسقام و حفظ صحت و از بداد فوّه بر معرفت طبایع
 اشیا و تبیین مراتب آن خواهد بود و خواص هر یک دانستن چنانچه در فرا باید نهایت
 مذکور است و بعد از تذکر این معنی معلوم باید کرد که دفع هر چیز بقابل و ضد آن صورت
 نریند چنانچه ظهور و تابش هر شیء بمفادیه مثل آن متحقق گردد و این معنی امر عام است
 خواه در دفع امراض که کاری میشود خراج و خواه در محافظت مرید عند الب که فوم صحت
 آن مزاج بدان خواهد بود چنانکه کسی در تحقیق معرفت طبایع ماهر تر باشد تفصیل
 هر یک نزد ظاهر و ظاهر این در نوع تصرف که دفع مرض است و حفظ صحت از انبای
 جنس کامل تر بود و قادر بر و چون این مقدمه بر فوّه پیوست کلامه طب بقوّه شایسته
 طبایع اشیا و تصرفات تمامی نمایند و بر اعمال ایشان خواص کلیه مرتب است باینکه
 دانست که و افغان موافق حروف نیز بواسطه معرفت طبیعت و فوّه و اس هر حروفی
 دو کرد اصل و اتاری که از خواص انظار هر کرد در تصرف تمام در اکثر امور و مهمان توانند
 نمود و جواهر علمای طب با استعانت فوّه نظری استخراج چهار مرتبه از تفصیل مراتب طبایع شده

نموده اند. و پس در شناختن زبانه از آن قادر نبوده اند. فان آن که بوسیله حروف مرکب
 اسماء هر چیزی مساوی در این مسلک شروع نموده اند ایشان را همین مراتب روش گشوده
 تا درجه هر یک و در فایده هر درجه و توانی آن در فایده تا سواد پس یعنی هر مرتبه را از مراتب چهار
 کانه طبایع شفت طبقات ثابت کرده اند و حکما بر آن دو مرتبه فخریه را خواصه کافی و خواصه بنائی
 و خواصه حیوانی بحسب طبیعت آن دو نامی نهادند و حروفی چند مرکب ساخته که از موزده
 آن مرکب ملوده و طبیعت آن شیئی معلوم شود و شرح آن لا یوان این مختصر نیست و مایه نمونه مثال
 نام یک عصاره که در فادانیا گویند و ردیم و آن چنان است که از ترکیب ترتیب این حروف
 بقواعد عام خود معلوم فرموده اند که در این عصاره سبزده مرتبه و ثالثه از حرارت است و سه
 درجه و شش دفعه و پنج تا نبلد برودت و شش مرتبه و پنج درجه و پنج دفعه از پیوست
 و یک درجه و شش دفعه و دو تا نبلد و پنج تا نبلد از رطوبت پس بعد از نظر اجرای حرارت
 پیوست بیشتر یافته اند و حکم کرده اند که فادانیا کرم و خشک است و از این مقدار معلوم
 شد که حروف و طبایع و خواصی است بعضی صاحب حرارت و پیوست و برخی صاحب حرارت
 و رطوبت اند و بعضی صاحب برودت و رطوبت و بعضی صاحب برودت و پیوست و در دفع
 امراضی که از غلبه رطوبت بود با الله توفیق جویند و در ازالای امراضی که از غلبه برودت باشد
 بحروف حاره شکین آن ماده حاصل اند و مثل البانی و در بعضی افسوسها که حکمای هند
 جهنم دفع مضرت هلاهل و المنع حما و عفار و غیر آن ترکیب کرده اند اینموقع ظاهر است
 و بکرات مشاهده افتاده پس هرگاه که ترکیب کلمه که مفهوم آن بحسب وضع و لغت معلوم
 نباشد و در این مرتبه مفید است هر آینه کلماتی که از روی لغت دلالت بر صفاتی از صفات
 کمالیه داشته باشند و از جهت وضع بحکم صاحب شرح اسمی از اسماء الله بوده بی شبهه تلاوت
 و تکرار آن منبج ضایع و دفع آن مضار خواهد بود علماء جفر مدینه انوار فواید هم در بعضی
 رسایل جفریج کرده اند. بآنکه ضعف طالع و بی درونی امور را بر اسماء الله علاج
 نتوان و قول حضرت رسالت پناه هم موبد ابراست آنجا که صبر ماید که لا دعا سلاح المؤمن
 و در جای دیگر صبر ماید لا برد الفضا الا الله دعا و دعا بی ذکر اسماء حق صورت نمیدد و در باب

امام علامه شیخ ابوالفباس بونی میفرماید علم ان اسماء الله تعالی اهل لغز است و تفعل بها التفعلات
 حال التلاوة بها والمداد منه علیها و بر اسماء خصبه و ما ملکان رموز علیه واضح و لا یحسب
 که حفاظ بر مابقی اسماء مقدسه حضرت غزن ازان رفیع است که پیچ و در را با و همام امام بدین بشر
 ان درسد و افکار را برار که را کبان مراکتب سرانند پیران در لکان طوفی تا بند جل اسم
 تعالی و وضعه العالی عزیمت به فہم و ادراک و تقسم این سان که کند ما است کو تا
 برز و دان کر ابود و ا و و غایب در نیست و مظنه شبست مخازن فوخری نهایت و مقام
 جواهر الطاف بی غایب اسماء اعظام ملک علام تواند که تا بر و خاصیت هر یک ازان بحسب
 تجربه و عیان محقق شد و العیان لا یحتاج الی البیان و مویده متقانت انکلمات معالی
 سان که در بعضی عوارض طوره واقع شده که اللهم انی استلک باسمک الاعظم الذی
 اذا دعیت به حیث و اسم اعظم در میان اسماء انفسک چون یاد کرده شود هتاد عاک
 بران ملحق شود و نیز جانب افتران باید و نسبت هر کسی اسم اعظم اسمی دیگر تواند بود
 چنانچه در شرح احادیث شیخ صدیق الدین فونی قدس سره العزیز و اورد است
 که الاسم الاعظم بالنسبه الی کل موجود عیان عن صوره الاسم الکبریم من معنی الخشبۃ الخ
 من جہتھا یستند ذلک الموجد الی الحق سبحانه و انہی منہی معرفت سبحانہ سوا و کان
 الموجد من الالاس و الجئن و الملک و غیرہم و حاصل معنی انفسک هر مری فردی اسمیت
 کہ عیون فیض کلی ازان اسم کہ بحر نیست خار در را خواستعدادات و فاطمات ان من شرح
 مکرر و نهال کمال در حد بفر حقیقت و بواسطه نتائج ان دشمنان نامی و منشرح میشود
 تا و فیکہ ذات شریفش بمظهر فیض ان اسم عزیز سمت اعزاز و اکرام باید و عرایس تقابیس
 این مباحث و لایزال مثال این حال حمل جلوه و ظهور نیست غرض انکہ هر فردی اسمی با ندادن
 بشرف و بزرگی شرف دارد و دانستن ان اسم در نسبت هر شخصی کہ در جبطه نزدیک است
 بد و نفع میتواند یکی بطریق کشف دوم بطریق کشف ماطر فی کشف اول است کہ اهل
 باطن استخراج ان اسم از بحر معانی بوسیله غرض کشوف میفرمایند و میکنند کہ مری بفر
 ان اسم است کہ بندہ بحقیقت ان اسم شده باشد و منصف بصفی اهل حفاظت ان اسم همانا و لا یحسب

کشت و بعبودیت آن اسم انساب یافته و هر اسمی بسبب مشاهده و بویید آن اسم عبدا و
 باشد چنانچه ما بین بابوا سطر مرتب اسمین شریفین الرب و الملک عن الرب و عن الملک
 گویند و باز میان عبارتی که ارباب محلمات انسابیند تفاوت مراتب بسیار است و بعضی
 بعضی هم فوق بعضی درجات تا عزرا الله من عن الزمان فایز عبد الرحمن من عبد المظت و تحت
 حال این مقال مقتضی جولان فرسان این نوع بیان نتواند بود اما هر چه در شفا آن است
 که جامعیه که بی بیاطر حروف و کلمات نبرده اند و بسوا حل طوا هر حروف از سیاحت در
 محیط تحقیق کلمات باز نماند استنباط آن سماعی از اسم و لقب و کنیت و طالع و صاحب طالع
 هر فردی از افراد انسانی کنند و اسمی که در عدد حروف غایب طوس بدستور معین و قانونی غیر
 مطابق یکی از این خمسة مذکور و علی الاطلاق با موافق در بابی که باید استخراج خشنا
 بر فراشتان مواظبت امر نمایند تا بسبب این بقایای فوض انبجار افضل و بعضی الجود و الجلال
 در ریاض جود و ظاهر کرده و بمقتضی عنايت و مپا من هدایت ابواب حصول مقاصد
 دادن و اسباب وصول مطالب منزله بر روی وی مفتوح و برای وی مهیا گردیده
 بر این زمان و مغیران طواف حدثان از سیاحت احوالش معروف و مندرج شود و در
 هر مقام که شروع نماید و در هر کار که خوض فرماید من کل الوجوه علی احسن الحال و این الفاظ
 بروفق مراد و مرام مبدی و محصل شود و این سارا در هفت بطن از بطون اصول خمسة
 مذکوره استخراج تواند نمود و چنانچه هر فردی قریب مقتصد اسم بیرون توان آورد
 و فتنه که ملاحظه بطون اسما و مراتبان کرده شود اما آنچه مسبب تمام مقام ضروری
 و تکمیل و تنهیم حاجات عاجله و اجله باشد نامهم است که از بطن اول استخراج گردد و
 چون جمعی از اخوان الصفا و خلایق و فاضل احسن الله احوالهم و حقق بالخیر اما الام الناس
 طریقه استخراج اسمای در بطن اول از مراتب سبعه و باز نمودن اعداد آن از مداخل ثانی
 در منازل سبعه عشر و ابراد خواص بعضی از اعداد فرموده اند و فای عهد محبت و
 صفای حسن مودت مقتضی آن شد که در این باب بن رساله که موسم است برصد
 استغنی در استخراج اسما و حسنی نوشته شود و برود و مقصد و غایه مرتب که در و من الله

العظم والتوفيق وهو الحفظ واما الراجح مقصود اول در سوابق و این مقصد بر شش
 نموده اشتهال دارد نموده بلکه اصول خمس در این علم عبارت است از اعداد اسم و
 کثرت و لقب و طالع و صاحب طالع و هراینه از این پنج اصل کیری نری نیست و بعضی از علما
 بر اصلین عمل کرده اند یعنی کثرت و اسم و علما و مغایر به اسم و لقب اعتبار کرده اند و جمعی
 اسم و طالع و صاحبش و طبع نظر اخبار فرموده اند و حقیقت آنست که هر چه شخصی بدان
 راجع باشد یا فقه یا اخبار یا اسم و خواص لقب و خواص کثرت و خواص نسبت که آن نیز از تغییر
 القاب خواهد بود آن را معتبر باید دانست چه حکم الاسماء تنزیل من السماء آن حروف مرکبه
 که هزار است از سایر اشخاص نامی نامی با وی ندارد و بدین صورت در دنیا شهرت
 مدتی بدو حکم کنند چون جسم منکون شده با مولودی در وجود آمده و مسما می
 آید کثرت هراینه از اسم بر حسب اقتضای طالع و اشکال کواکب و اشیاء خواهد بود و این
 بعضی عظیم است و تحقیقش موقوف است بر مطالعہ بر حواله حروف و اصوات و ضروف
 التماس و چون محقق شد که اعتبار و ابدیت استنباط است باینکه اصلین را منقار علی
 ساختند نظر بر مشهور دارند از اسماء و القاب و کثرت و اینها جمعی نیز بتألیف علی بر اصل واحد
 نهاده اند و آن مرکب است کسب شخص واقع شده باشد و بدان بین الناس مشهور گشته
 و اینها عدل مازد جبهه اعتبار خارج است و چون میان علم طریقی نکرده بری نیست علای
 حروف و اهل ادب با بجان بجای اسم و لقب مایل اند و آنکه طالع شخص معلوم نباشد هراینه
 اینموقع مقتضای تشکیک اهل خاص نیست که عینا صاحب طالع است همچون مانند نود
 آن طایفه این دو اصل از اعتبار ساقط گشته و بسبب اصل الکفایا نباید خواص اسم و لقب
 و کثرت و خواص اسم و طالع و صاحبش را طریق عدل متجاوز اند و چون بدو اصل فاضل
 کنند خواص اسم و کثرت و خواص لقب و اسم آن را طریق سهل مبسوط دارند و عمل باین اصل چندان
 اعتبار ندارد و چون طریق اکل علی مبانی از این اصول خمس که بر بنیاد حقیقت
 هرگاه که یکی از اصول ندارد از دایره عمل خارج کرده و بدان مقدار نقصان حاصل
 استخراج منطوق خواهد شد چه جمعی از محققان چون شیخ ابوالعباس بونی و امام ذکری کشیج

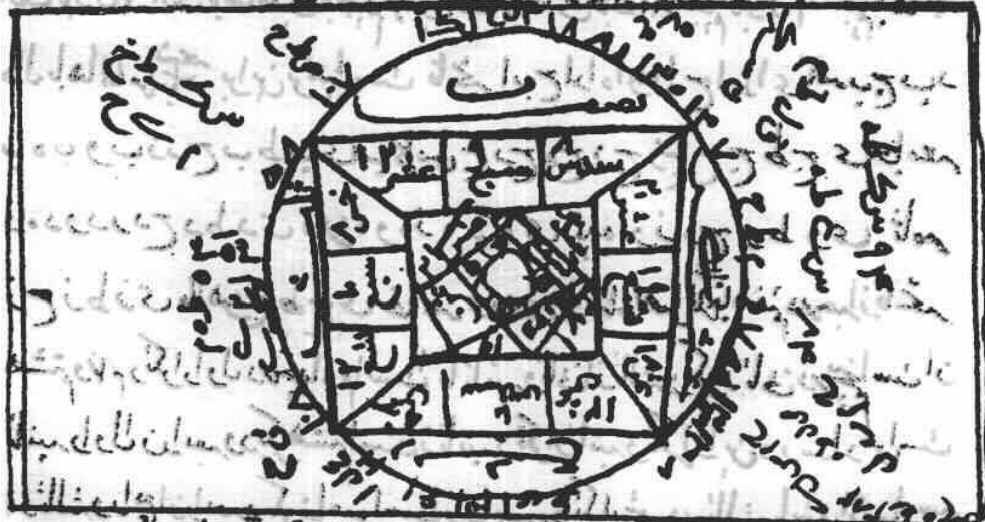
زاهره سبیه است طابین خلدون مصری ومن تابعهم باین متفق اند که اصول خمسة این عمل
 متحقق نیست باین خبران سناد خود طابین من وهو الامام صاحب کشف والمعاش
 شیخ قطب الدین محمد الرشی قدس سره استفسار کردیم که چون لقب و کتبه مطاع کسی معلوم
 نباشد چه چاره توان ساخت که فعلی را اصول خمسة مترازل نگردد و فرمودند که من از عم بلد
 خود شیخ نور الدین عبدالوهاب رحمه الله معین معنی پرسیدم ایشان فرمودند که من از حضرت
 قطب الزمان شیخ زین الدین علی روح الله این سؤال کردم فرمودند که اسم شخص را
 اصل سازند و ملاحظه نمایند اگر او را فرزندان باشد کتبه او بنام پسر در کتب وضع کنند
 و الا بنکرند که از فلان ماهر که بدین نام بوده کتبه او بجهه کونه وضع فرمود ما تأیید فرمود
 العمل سازند و در لقب نیز ملاحظه باید کرد تا الفلابی که مناسب این اسم باشد دراز منه
 سابقه بران رفته باشند در این زمان نیز متبعان نمایند و اگر اسمی چند لقب مشتمل
 باشد چون علی مثلا که تاج الدین و شمس الدین و شرف الدین و علا الدین و نظام
 الدین هر یک از این واقع میشود و تخصیص آن متعلق بخواطر مستخرج است بوجه
 ذهن و فراموشی باید اعتبار کند و اگر اسمی که قدیم الزمان کسی بان مسمی نبوده باشد لقب
 و کتبه او را مسطوی ساخته همان اسم را اصل سازد و باطالع و صاحبش اتمام دهد و اگر
 طالع شخص معلوم نباشد بیاید دید که اندکام طبقة از طبقات خلافت است و از طبقة منقول
 بکدام گویند آن کوکب را بجای صاحب طالع دارد و اگر یکی از بهترین نام خواند ایشان را بجای
 طالع اعتبار کنند و اگر از خمسة منجبر ماند یکی از بدین ایشان را که در اخلاق موافق آن شخص
 بود بجای طالع معتبر شناسد و موافقت اخلاق با رساله ضعف و قوی کوکب که آنرا
 دلیل النجیمن گویند معلوم توان کرد اگر چه آن شخص طالع سال گیرد بشرط آن که آن را
 بجای طالع بکار وادند اول باشد و بران اعتماد تمام توان کرد و بعد از آن چون دانستند
 که بنای عمل بر اصول خمسة است که در تحت این اصول خمسة عملی بکار نیست که از این اصول
 گویند و جمع الاصول نیز خوانند و آن بطن اول است از بطون سبعة و شیخ معتبر در کتب خود
 الحروف که اندک در این سطره کامله در من عروقه که بعضی باین مدلول بفرموده است و الله اعلم

که و این اسامی که در مرتبه اول است از بطون سبعة منظوم است برده مرتبه و منشعب
 میشود از وی در مرتبه اول که در مرتبه دیگر که او میگوید و مندرج است و این را از اجزاء خوانند
 و افلاک عالمه میگویند و از حروف او را باشند در ط و طواسین و مداین مایه و اسماء الله
 محط و مفسط است و این را از اجزاء فروع و شعبات است و مرتبه اول را از وی فاعل خوانند
 و اعوان وی جمیع عرش و مقریان و درو جانانند و خیا بن این مرتبه ظاهر میشود در عالمی شعر
 و از حروف مفرد باشد و ط و طواسین و مع مکمل اصل باشد و در القص و کتب
 و مداین جفقه از اسماء الهیه الطاهره و الصادق است و این مرتبه مجموع اسماء جفقه است
 در مرتبه فراد هم در صورت اشراق کما قال علی الله علیه و آله ان قد تعالی شعر و شعبه اسماء
 الخ اما مرتبه ثانیه را تالیف خوانند و اعوان وی حفظ کرده اند و بیان و مناظر ظهور و
 حقائق ثانیه است و از حروف او ج باشد و در حوامیم و مداین ثانیه اسماء الحکیم است و این مرتبه
 اشاء بجمل عرش علی و عدد و جمل او باشد در کون ظهور کما قال علی ذکره و بجمل عرش و ظهور
 بود ثانیه اما مرتبه ثالثه را کما میگویند و اعوان او ملائکه اسماء خفیه اند و مایه بر روز
 جفقه است و در حوامیم کما قال علی و سبعة از جفقه و این سبعة منشأ الطایف سبعة و این را
 باشد کما تین فی موضع و از حروف وی مع نقطه التوحید ج باشد در کتب قص و حقیق
 و مداین اسماء الهیه الغزلیه است و این مرتبه اشارت میکند باصول و فروع مرتبه جامع که برنج
 ملک و ملکوت واقع شده کما قال علی الله علیه و آله خلقتم من سبع و در زخم من سبع اما
 مرتبه رابعه را جامع خوانند و اعوان این مرتبه ملائکه اسماء ششم اند و مایه اسماء الهیه
 و ثمة الهیه عدد و در حوامیم کما قال علی و سبعة از جفقه و این سبعة منشأ الطایف سبعة و این را
 وی با نقطه مذکور و حق است و در ط و طواسین و مداین مایه و اسماء الله اولی و السلاطین
 و این مرتبه و شعبات است بمیده و انشاء و ابلاغ که بالآخره که منتهی است و اسماء الله جفقه در حوامیم خواهد
 بود در عرش وجود کما اخبر عن اسماء خلق السموات و الارض و سبعة ابام ثم استوی علی العرش
 اما مرتبه خامسه را درو خوانند و اعوان وی ملائکه اسماء پنجم اند و مایه در صورتی در این
 منحل شده بر خود بخود و مطالع طلوع هموست که محط بر کن خور است و از حروف وی

باشد مفرد در طه و که بعضی آن باشد مع الاصل در نون و العالم و حمد و ی ناسم الله تعالی
 النور است و الهادی این رتبه پای ممکن بجزان کلمه که ظاهر جلوتند و موافق صلوات
 صورت تدلیق مافی اصول است که مفتوح از اركان خمس سلامه شد که قال علیه الصلوة والسلام
 فی الاسلام علی خمس قال لنا طوق الصادق السابق شرف اول و روح القدس بنفث فی نفسی
 بان وجود الحق فی العدد الخمیس اما رتبه سادس از مراتب اشیره گویند و اعوان وی ملائکه
 اسما چهارم اند و معادن جواهر حقیقتش اركان عناصر و نباتان طبایع است و از حروف که
 بانفطه معلومه است در الم و حم و مد و ی ناسم الله تعالی الحمد است و این رتبه اشارت
 میکند بجز این اقوات که بمقتضای وفات هر مرتبه رتبه را نصیبی فرار خود باشند و اول این
 قابلیت و میرسد که اخبار من سبحانه و تعالی و قد فیها الحوائش فی اربعه ايام اما رتبه سابعه
 از بطریق اول نام خوانند و اعوان وی ملائکه اسما سیم اند و از آنکه حیور و سر و حلقه و قد فیها
 این مرتبه مبعثات قامت در حرم تسلیم تواند بود تا بتجلیه بواطن از صفات نرود و تشکک بر تو
 نور تعین ساحل دل را منور سازد و جز در باحسانان حرم حقیقی خلعت و انظر و لزومه
 شود و قد بین الله سبحانه عز و جل القیام و مبعثات الاحرام لقوله فصام ثلث ايام فی الحج و اد
 حروف وی بانفطه معروفه است در الم و الم و حمد و ی ناسم الله تعالی الحلیل است و این
 رتبه بحسب حقیقت مبنی است از مقلدات ظهوریه و هدا بان طلوع را بان نوریه که قال الله
 ثم ما بكون من جوی ثلث الا هودا بهم اما رتبه نامنه را از این مراتب ظاهر خوانند و اعوان
 وی ملائکه اسما دوم اند و محل جلوه حقیقت وی اصل کثرات و منشأ انقباضات است که او
 تجرد و بجزان واحد در نهایت بعد افتاده و از حروف وی بانفطه مرکز اصلیه است در
 که بعضی با فکر ان بحسب فو عرش در رتبه کثر در الم و حمد و ی ناسم الله تعالی الکبریا رشید
 است و این مرتبه اشارت است به نهایت بعد و کثرات با وجود غایت ضرب بوحده و توحید
 و شریک که مقتضی ثانیته تواند بود و لا اله الا هو کاظمه عزه و لا تقدر و الهین اشهر لما
 مرتبه تاسمه را آخرین مراتب است مرتبه خامه گویند و ظهور را در نقطه وحدت اصلیه است
 چنانچه نقطه آخرین بر کار که خامه ظاهر است و در اصل اتصال با نقطه اول که قال علیه الصلوة والسلام

لا يفره اهل الجنة من القران الاطه ولس وديان محل در معانی در اصداف عبارات نیکند
 بلکه جلوه حراست تقابله بجزایر حقایق بغیر فائز اشارات روی نماید و العاقل بکفیه الاشارة
 نظم جوانبها بخودی مبار و دهوش عبارت را اشارت کرد خاموش و بعد
 ماکه بجهت فهم در آمدنک نتایج مران که حاصل الزاجه گویند هیچ است میباشد
 کلان نتایج مکرر است از هویت و باید پنج باشد بعد اطراف اعضا و حواس ظاهر و باطن
 و محامد فرانی و ملاقل فرغان و مواهب صلوة و انبیه و عدد خواص اعداد کماکان مراد
 العبار و اهل الکسا و از حروف وی با حفظ اصل قاست در نون و الفلم و ما یسطرون
 و مداین مران را سلمه الله النور است و این نتایج علامت کماکان موازن اسماء شناخته
 شود و قواعد ترکیب عزایر و فوی دانسته گردد و بنای دایره جبره سببه و غیره از غیب
 برآید است و اگر اسمی در دایره نسبت که آن را در علم جامع دایره را بگویند نامی بسازد
 بر آن بساط بسوخته و یاد کرد و محمد غامس بدانکه دایره ها دایره ایست
 کثیر الجودی و عزیر النفع و در دانسته شود نسبت اسماء و مزج هر نسبتی با سبب
 اختلاف در ملائمت و غلبه ثانی در طرفی از آن و دیگر معرفت تولد نتایج اثر مهمات و ایا
 منقول بدین دایره است و مران دایره را فواید بسیار است و نتایج پیش از و برادران در
 مطاوی این مختصر است از قبیل منتهات و هر کد داعیه اطلاع بر بعضی از خواص و غرایب
 این دایره باشد در ساله برهان الرمان که جامع شطریان حقایق جفر است تا ملات و انبیه
 باید نمود ظاهرها حاد و قیلد فایز یوم العبد و مشتمل علی دقایق لیللة القدر و طالع من افق الغیب
 و لا مع من مطالع اسماء الارباب طلوع النواقب و البدر فیها باذن بهم مر کمال امر
 سلام هی حنی مطلع النجوم و الحجد در جدول خمسة مسطور و مودع است از قواعد کلبه
 و فوائدها صلیه و ثبات مفید مانند در معرفت این دایره نسبت کشف اجزا و استخراج
 اسامی و استنباط صفات از آن و فی نفس الامر خصوصیت او بجانبا استخراج اسماء الله
 امری است غالبه که استعمال در دایره فن بنظر عیون در آمدن الا جوی جداول منکله
 باوی مزاج دهند و خواهند از کلیات عالم وجود و جزئیات وجود عالم ممکن که بتلخیص
 ۱۱۱

باید و حضرت شیخ قطب الحق والدین قدس سره در حل چند مسئله مشکل از علم کبریا
 بدین دایره فرموده اند و بقواعد و ترقی که بر ایشان ظاهر بود مطلوب خود را استخراج
 نموده و من طلب شیا و حد و جد و مر الله الا حد المعونه والمدد والدایره هکذا



قطب‌القدس

نمهند صدادس بعد از تصویر این ^{۱۲۰} ^{۱۱۰} ^{۱۰۰} میشود که اصول ختمه صمد است
 و باید که نقصان بیکی از ارکان وی راه نیابد تا اعمال متعاضه باین علم بروی انجام پذیرد
 که باید و شاید فواید و منافع بروی مترتب گردد بعد از ملاحظه مراتب و باید نمود
 که فروع این اصول است و مراتب آن را جمع الاصول خوانند و است خاتمه فلان این
 سمت گرفتار و ان بطن اول باشد از بطون سبعة که حال اهل این زمان را در جو صمد ^{۱۲۰}
 زیاده از آن نکند و بفراین و امارات چنان می نماید که بعد از این شمه از آن سر بر مطنه
 ظهور روی نخواهد شد چنانچه بدین زمان رجعت بی حقایق بلند ان پس است
 رکون بصحرای برون علم اعتلا افراخه نسبت بازمند سابقه و بعد از اهل لکل زمان ^{۱۲۰}
 و رجال و در طی این اسن الا سوس مرتبه که آن را عزاجات گویند مندیج شد کما اشهر
 البه و انجموع بان خلاصه المراتب بظهور انجا میبد که ابد کسوه عدوال کسای پوشد
 و باهر یک از این ۱۲ مرتبه موافق عربی متباین است علی سبیل الاجال ایامی خواهیم کرد اما
 اصول ختمه که مبنای اعمال بر قواعد ان مبنی باشد کتب است کتب ابون و امون
 از اظاهر که در لقب که مع حال شخص باشد ^{۱۲۰} اسم علم که بدان مشهور نامور بود ^{۱۲۰}

طالع که مبادی کلیه احوال و از وضع آن ناشی شود ^{در} صاحب طالع که مدار احکام ذات و
 صفات شخص بر وی ترتیب باید و بعضی بجای کثرت نسبت بکار دارند اگر بحسب طبع ثانی و
 بود اول مفقود الجمع الاصول کرده مرتبه است ۱ الف است بآبی ۲ الف باجم ۳
 الف بادل ۴ الف باها ۵ بی باجم ۶ بی مادل ۷ بی باها ۸ جیم بادل ۹ جیم باها ۱۰
 دال باها ۱۱ الف باجم ۱۲ بر این ترتیب است فاعلم اب ح ل و ا ح ا ط ای ثلیم ب ج ب د
 ب ه ب و ب ذ ب ح ب ط ب ی ب کامل ج د ج ه ج ز ج ح ج ط ج ی ج جامعه
 د و د و ر د ح د ط د ی د ل و و و ه و ط و ی ت ی و ز و ج و ط و ی ثام
 ز ح ز ط ز ی ط ا و ح ط ح ی خامه ی و لا الم اصل الا هفتم درجه از فاعلم
 هشتم و نهم و تکرار اول درجه ه د م است مائنه و ثانی از ثانی و تکرار ثانی در پنجم است از
 ثانی و اول از دایم و دیگر هشتم است از ثانی و تکرار ثانی و تکرار این در سادس است
 از ثانی و رابع از دایم و دیگر خامس است از خامس و تکرار این در ثانی و سادس از سادس
 و اول از سابع و تکرار این فاعلم و ه باید نکند این صورت که مذکور می شود و نیز
 کلاصول احسن را اعتبار کند اگر فی الواقع باز باده از نظر اعتبار ساختن کرد و خواند این
 آن علم نوع دیگر میتواند بود و در آن باب رساله علیحدہ نوشته شد و الله اعلم بمفصله
 در الواسع و این مفصله نیز مثل است بر شش نمید و الله ولی التلمید مهید اول
 بعد از تذکره نمیدان سابقان بفلم نامل بر لوح خاطر باید نکاشت کلاخبر از خواص
 حروف مطلوب است یکی از چند وسیله حاصل توان کرد و نام و سایل در آن صورت
 کلامی باشد که عبارت از خواندن است و بر فراموشان مواظبت نمون و طهر فنی بکر
 توصل صورت کتابی حروف است و با خود داشتن این بشرایط و ادای که بدان باب
 گفته اند و جمیع بکر بشن صورت کتابی میل کرده اند و اسامی بدان و طالبه
 دیگر با وضاع نسبت عددی متوسل گشته اند و فوق تاثیر این از هر صور حروفی شهر
 و اظهار یافته اند و با خود رسایل و فواید بدان مشحون است پس معلوم شد که جمع
 کردن عدد ثانی با صورت کلامی با کتابی در باب خواص و آثار عجیب اثر بین وارد

وعموم احتیاجی که کاغذ و ابعاد هستند شمول قیاس که عدد در است بشرح محتاج نیست
و لهذا هیچ جمع از جمیع این عالم اند و خالی نیست حواء مجامع عبار و خواص مواضع اهل دنیا
از مواضع و در این عالم مقدار نامساکی مخفف و مردم باز از هیچ حلقه یک فنکوی عدد
منعقد نمیکرد و هیچ دکانی بحسب اعیان دشمن که هر یک از این رواج نمی پذیرد
بلکه موافقت و امکان طاعات و امور کلیه از شرعیات و قنون معاملات و مشارکات و حصوص
حرف و صناعات و نسبت بعد است و چون این نوع ضبط کلیات و جزئیات عالم بدان
مرتبه شده بی لایزال مراتب عدد و افراد از واج و منصوص نیست پس اگر شخصی در فراغت
اسماء الهی است نویسد بدان عدد زندگانی برهنای و هر چند زود و دیرتر که مراد
خواهد رسید و شیخ ابوالعباس یوسف رحمة الله در کتاب شمس المعارف آورده
که اعلم ان الاعداد لها اسرار کما ان الحرف آثار و از اینجاست که اوضاع مبدء و ضاع شریف
علیه افضل الصلوة بنفلی صحیح ثابت است و تحقیق هر یک از این و زیاده از این بحالی
طلب و بدین مختار طالب تحقیق بسبب حد و احوال خواص اعداد میرسد و در مراتب
خواطرش بصورت مداومت بر فراغت اسما حسنی که در حد و ترتیب صورت و معنوی
او باشند با اعداد معین مرتب میگرد و نمیدانی چون این معنی تحقیق پیوسته است
خاصی نام است این صورت نیز باید که ملحوظ باشند که هر اسمی بعد از حاکم از ثبالی
است که چون بر فراغت نام بدان عدد مواظبت نمایند علی اسرع الاوقات اثر از کلیه
از جذب منافع و دفع مضار بران مرتبه گرد و و از این فن بعد از استخراج اسماء
از مداخل ابعاد بسیار است که ناظر ایشان در عالم سفلی یا مبدء کل طب غلظه
اکثر من این یکی است با مداخل اربعه جمع اجمع اعداد اصل شان زده مرتبه از اعداد استنباط
مینمایند و باز در آخر مرتبه دیگر منضج بر عدد شان زده مرتبه میشود در اغلب اوقات و این
مرتبه مراتب اعداد هفده میشود بعد در کلمات فراغت و هر یک از این مراتب اسمی
گشته است و خاصیتی این مرتبه مرتب شده که چون اسم و آن عدد که مرتبه مقتضی است خوانند
شود آن خاصیت بر تو ظهور و بر ساحه وجود افکند و مقصود طالب و مطلوب و فاسد بر

مرام سرانجام یابد و آنکه اسامی سیارات را بر وجه عددی در این مراتب داخل دارد مانند بواسطه
 آن تواند بود که آن کواکب نیز بر سبیل استعلا باذن الله المنعالم با از راه سببیت و از رو
 خاصیت استبانگیل مهمام انتظام آموزند و اینها و عرضها و هیچ مهم از مهمات بدنی و روحی
 و مالی و جاهی نباشد که ایشان را بتوحی در آن مدخل نبود در کتاب شمس المعارف
 آورده که آن لعالم العلوی بمذالعالم السفلی فعالم المرش بمذالعالم الکروی و عالم الکروی
 بمذ فلک حل و هكذا الى فلک القمر و فلک القمر بمذ فلک الحرام و فلک الحرام بمذ فلک
 الهواء و فلک الهواء بمذ فلک الماء و فلک الماء بمذ فلک الارض و فلک الارض بمذ فلک
 فواصلها الب و سبب زنی و نصاب و مراتب و مناصب خواهد بود و عون الله موید
 نا هج الى موطن المقصود نموده شد بعد ها که این مفدمات تمهید یافت و دانسته شد
 که مراتب سبعة عشری مذاخل اعداد سیارات و اعداد سیارات و اعداد الجمع اعداد
 مشرک نیست معلوم باید فرمود که مذاخل چهار است چنانچه شیخ الکامل ابو الحسن
 الفیاض فاضل الله علینا من بکانه در شرح جفر کبیر آورده که لا اعداد اربعه مذاخل
 الکبیر و الوسیط الجمعی و الوسیط الکبیر و الصغری و لکل عدد منها فواصل و خواص
 بر ترتیب علیه پس ترتیب اعداد اسماء بملاحظه اعداد سیارات و مذاخل اربعه تمام میشود
 و اعداد سبعة سیاره بر سبیل تفصیل این است که نموده میشود زحیل
 مشرک ۱۵۰ مریخ ۱۸۵ شمس ۲۱۳ زهره عطارد ۲۸۴ قمر علی الاطلاق
 المجموع بالکبیر بالوسیط الجمعی بالوسیط الکبیر بالصغیر
 و این اعداد هرگز متبدل نگردد و از این مرتبه متشکل نشود بمرتبه دیگر و عامل باید که پیش
 بر صفحه دل این رسوم را در دفتر و عمل با احتیاج حساب نشود اما اعداد
 جمع الجمع اصل که عبارات مجموع اعداد مذکور است متبدل گردد و نسبت
 هر شخص از جهت ثبوت کفی و اسماء و القاب و طلوع و ادبای و چون مذاخل اربعه ثبات
 با مذاخل اربعه اعداد اصل ضرب کنند ۱۶ مرتبه بد باید از مراتب اعداد و چون عدد
 آخرین را که کافی باشد با سفاط عشرت ملاحظه نمایند و مرتبه دیگر بد باید که از صغیر

کافی خوانند و نادانند که کافی مادیون عشرات باشد و بدان فلد بر صغیر صغیر کافی دران
مراتب موجود نبود و اعداد همان ۱۰ باشد و چون بالغ صغیر کافی موجود است این
مراتب را به فلد بازی نمایند و فواتین سبعة عشر میگویند و ما طریقی تحصیل بطریقی
تقصیل باز نایم نمیداریم بدانکه عدد کبیر اصل را چون در عدد کبیر سیارات ضرب
کنند حاصل را عدد اعظم خوانند و چون در وسط مجموعی آن ضرب کنند حاصل عدد
باشد و آن ضرب وی در وسط کبیری آن عدد اعلی بیرون آید و در صغیر سیارات حاصل
عدد جامع گویند و هرگاه که عدد وسط مجموعی از اصل در کبیر کو اکب ضرب و بگرد
و عدد بالغ حاصل شود و در وسط مجموعی کو اکب عدد اول و در وسط کبیری
عدد نام و در عدد صغیر کو اکب عدد کامل و بهین طریقی حاصل ضرب عدد وسط و
کبیری اصل در کبیر کو اکب عدد قانون باشد و در وسط مجموعی از آن عدد مفید و
کبیری آن عدد اصل و در صغیر سیارات عدد واتی و بهین اسلوب آن ضرب عدد صغیر
اصل در کبیر کو اکب عدد کبیر بیرون آید و در وسط مجموعی از آن عدد نام و در وسط
کبیری سیارات عدد فضا در صغیر کو اکب عدد کافی و باسقاط مرئیه از کافی صغیر کافی
و هر یک از این اعداد را خاصیت است و مجموع آنچه ضروری باشد از خواص آن اینجا ذکر
کرده میشود و نمیدانم بدانکه این هفت عدد در طی چهار مرتبه اندراج یافته
اول مرتبه عطی و آن منتهای چهار عدد است اعظم و اگر و اعلی و جامع و محال اعداد
این مرتبه جهت اعمال خطیه و متهان عظیمه لا یقوتاده و بدو و شصت و حائیه و دعوت
کو اکب فواتین نمود بشرایط صغیر که در آن باب مذکور شده است و بهین مرتبه که و فواتین
عدد اشتغال دارد بالغ عدد نام و کامل و اعداد این مرتبه مناسب اعمال سلاطین است و
امور اشراف و متهان مرتبه و مهم جاهی و طلب عز و شوکت و ما بتعلق بهای مرتبه و سلی
و آن نیز محوی به چهار عدد است قانون مفید و اصل واتی و اعداد این مرتبه معتم مناسب
اعمال عامه است از جر منافع و دفع مضار و مکار و جمع امور که مهم باشد در دین و دنیا
چهار مرتبه صغیر و آن در اکثر مشتمل بر پنج عدد باشد کبیر نام و فضا و کافی و صغیر کافی و اعداد این

مرتب علی الایمال شایسته است از برای جمع اعمال دنیوی و امور جاهی و جلال و قوت و
 قلوب و مانند این و باز هر عددی که از این اعداد برای هر چه مفید است و طرفی از آن دارد
 مازن لابد نمود تا بجهت هر مطلبی که خواهند بعد ملائیم بان طریق فزاید مرعی دارند اما عظم
 بجهت مهمان جلیله و امور جسمیه و تنجید ارجح نور بعد و صرف در علویات و سفلیات
 و ظهور علم سببها و مانند آن و وقوف بر طلسمات و کفیه حل بران و اطلاع بر خفایا
 و خیایا و مکنونات خالیه و محرومان ضایر و کشف قبور و اشرف بر قلوب و استخراج کتوب
 مناسب است و چون دعوت کرده شود و عدد بانجام رسد بشرایط اعوان این اسما مطلع
 و مفاد صاحب عوّه گردند و بامداد ایشان نصرت کلی در هر چه خواهد تواند کرد و غریب
 و عجایب زوی بظهور رسد و شرح این احوال در امثال این مختصرات نمیکند و این عدد
 بشرایط دعوت متعلق است و شرایط دعوه و فزاید بعد از این رقم نده بنان بیان خواهند
 اما عدد اکبر جهت حصول مطالب و وصول مقاصد و مارب و کفایت مهمان و برآمدن
 هزاران لا یشکست و چون این عدد بانجام رسد صاحب عوّه باحالی بد بداید که هر مایه
 که قوت نماید بجز در فسادان کار ساخته شود و این عدد نیز بشرایط دعوت خوانند
 عدد اعلی در حصول جاه عزت و یافتن مرتبه و رفعت و خلی تمام دارد و هر که خواهد
 که بر مرتبه اشراف عظم رسد و شوکتی و جلالی تمام حاصل کند باید که بدین عدد
 بر فزاید اسما و بنیان مفصّل که واحد مواظبت نماید تا حسب الکرام میسر گردد و این عدد
 بشرایط فراغت و دعوت هر دو خوانند عدد جامع برای دفع امراض و هموم و از آله
 خیرات مدد همه و غنوم و ابطال سحر و جنون و بیماریهای رو به چون حصی و طاعون
 ملائیم است و بجهت دفع بلاها و امنی زجدام و برص و حلل سار و معدیه بدین عدد
 باید خوانند و چون بدین عدد خوانند میشود بشرایط فزاید صاحب ازافات و بلیات
 سالم ماند و اکثر عمرش بصحت و سلامت گذرد و بر سر مالین هر پاری که قدم نهاد
 بر برکت وی شفا عاجل حاصل آید عدد بالغ برای تنجید از اخلاق ذمیه و صفات ذمیه
 باوصاف حسنه و سلامت پسندیده مواظبت و چون بدین عدد خوانند شود و صاحب

دعوت میان خلق و جبهه و سرافراز و دوست روی و معزیز کرد و هر کس نسبت باوی
 در مقام فرمان برداری و اطاعت و اذعان و اقتضای باشد عذوب و بیخود دفع خذلان و تکب
 و حصول دولت و شهادت و قیوم طالع و وصول بمقام عالیه و بدین اندیاء و امید علیهم السلام
 و در مقام بشرط فراوه باید خوانند و مجرب است که چون در شب پنجشنبه را در بستر سوخته
 بنی اسرائیل و الکهمف بخوانند و اسماء معلومه بدین عدد قراوه نماید بزیب هر که باشد
 انا انبیاء و انما واقطاب و او نادر البته در خواب می بیند اما چون بشرط فراوه خوانده شود
 و با نام رسد فی الحال نکه کرده بردست راست روی بقبله و صلوة میفرستد بر خضر
 مصطفی صلوات الله علیه تا وقتی که در خواب رود و در وقت صلوة فرستادن اندیشه
 نماید از همه آن دنیا و در خواطر نکذارد و با خلاص تمام متوجه روحانیات الشخص شود
 تا او را در خواب معاینه می بیند و سختی که دارد با او بگوید و جواب شنود بعد راصل
 برای سلامتی و سفار و رسیدن غایب و حفظ و رعایت و دفع شر و زدن و قطاع
 الطریق و نجات از غرق شدن و سالم ماندن کشتی و آنچه بدین افعالی دارد باید بخواند
 بشرط فراوه و چون کسی عزم سفری کند بعد از آنکه از منزل خود بیرون آید بدین عدد
 باید بخواند بشرط فراوه و چون کسی عزم سفری کند بعد از آنکه از منزل خود بیرون آید بدین
 عدد باید بخواند تا باز بهین منزل رسیدن از جمیع آفات و مکاره محفوظ ماند و اگر
 برود یعنی خواند و آن را یکی سپارد یا جانی پنهان کند آن تلف ماند و چون بزیب
 غایبی خوانده شود در روز شنبه یا شب جمعه نزدی خبری بیاید باوی را بیند
 و در محل آمدن بکشتی و نشستن در دریا بدین عدد بخواند تا بدین بسیار بیند و کشتی
 از غرقاب و گرداب بسلامت ماند عدد وانی برای تهیج محبت و مودت و مطیع گردان
 هر که خواهد مناسب ملائمت بزیب هر که خواهد بشرط دعوت بخواند در روز و روز
 و شب و بشرطی که هم در ساعت وی باشد آنکس مطیع و فرمان بردار وی گردد و در خواب
 محبوب خوانده شود چنانچه هر کس بخواند و با بدی جانب وی در مدائری نام کند عدد
 کبیر بیستمه شخص را که بر شوکت و زبایا اشرف و حرمت تمام در نظر خلاصه این مناسب است

به نیت هرگز از بزرگان نخواهد خواند روز یکشنبه یا شب پنجشنبه و باد بر جانب خواندوی
درد دل آن بزرگ بر وی مهربان گردد و آنچه مدعای وی باشد از او حاصل شود و بجهت
رفع غضب سلاطین نیز خواندن نافع است بشرطی که بر هر دو کف دست خواند و در دگر
خود بمالد و اگر بر کلاب خواند و روی بدان بشوید چون در نظر شاه ابدان مهتر
بالمط مبدل گردد و در نظر تربیت و عاقلان سلطانی مشرف شود و تاظم برای اتمام
مهمات اخروی و تمهید قواعد دینی و اصلاح امدن احوال و شرف تو به یافتن و سرشدن
فسق و فجور بر دل مرتکبان و سیل کردن بطاعات و عبادات موافق است چون چهل شب
میان شام و خفتن بدن عدد بخواند بشرط فراغت حال و بیصلاح اید و سپاهی عباد
نهاد گردد و نور طاعت در دل وی بداید و تنخیر ارواح نیز در این عدد مندیج است
بشرط دعوت عدد و فیض بجهت حل مشکلات و کشف مفصلات و افتتاح علم لدنی و تکشف
شدن اسرار غیبی با بدخواند چون نود و یک دفعه بعد از برآمدن صبح و قبل از طلوع شمس
بدین عدد بخواند بشرط فراغت ابواب فیض بروی گشاده گردد و بیابان از زمین دلاور
منفجر شود و بسی حال آن عجیب و امور غریبه وی را روی نماید عدد کافی عدد و شریف
است و در افتتاح الدعوه نیز گویند قبل از هر دعوی که خواهد کرد سه روز هر روز
دو کزت یکی قبل از طلوع آفتاب و یکی بعد از غروب شمس قبل از غیبی و نه حویبه شرق بدین
عدد با بدخواند بعد از آن بدعوت کبیر مشغول باید شد اگر همه ایام چنین گذرد که هر
روز دو کزت بدین عدد بپزد ستور که شرح دارد شد خواند شود بسیار فایده
دهد و اجابت دعواه و فضا حاجات و دفع مکر و هات بدین عدد باز بسته است
عدد و منبر کافی همان حکم دارد و گفته است که چون وقت وفات کند بخواندن عدد
کافی بدین عدد بخواند بصدق تمام و توجیه صادق همان مطلوب حاصل گردد که در او
این عدد در خاصیت نایب عدد کافی است و هر روز و نوبت چنانکه گفته شد باید
خواند و از این عدد کمتر نشاید خواندن بشرط فراغت و الله اعلم تمهید شمار بدانکه شرایط
خواندن این اسماء و انواع است یکی شرط دعوت است و یکی شرط فراغت باشد و دعوت چهار کزت دارد

و باین اصل رکن اول مندرجست و قواعد خطوط و اداب کشیدن آن مرعیه داشتن در هم بخور و مثالب
 و کلاه بود هر روزی و شوی هر یک از اقام و لهالی متعلق بکوی است که فوج ناظران در آن
 رفت زیاد است لاجرم بخوری که در آن نعمان بکار برند مناسبت آن کوکب باید بسم ترک
 جوانی و آن در کیم عدد در بیست روز باشد و در وسط هشتاد روز و در صغیر چهل روز
 چهارم توزیع عدد در اوقات یعنی اعداد که بشرط دعوت خوانند باید بر اوقات مقینه که
 نعمان دعوت راست تقسیم نمایند و در هر شبی روزی آنچه حصه است بخوانند و اداب
 و شرایط دعوت در کتب معتبره که در فن غریب ساختند چون شاملین و سر مکون و شهر
 المعارف اکبر و مانند آن مذکور است و در هر باب از ملاحظات این عمل استغصا نموده
 اند که طالب زیادت و وفوف باشد بجمع بدانیها باید نمود اما یک اصل در دعوت
 است و آن کامل عالم عامل است بمعاونت وی شروع نمودن در دعوت مخاطره عظیم باشد
 و غالب است که بچون مبدل و مؤثری شود اما شرط فراوان است که بر طهارت باشد
 و بی طهارت خواندن خطر عظیم بود و در موضع ظاهر بپیشیند متوجه قبله و یکسے سخن
 نگوید و بدان عدد که خواهد خواند اگر عدد بسیار باشد و در یک روز نتواند خواند بر
 اوقات توزیع نماید و بعد از هر نزاری خواندن اولی باشد الا در روز جمعه که قبل از نماز جمعه
 باید خواند و البته هر روز و در نوبت چنانچه ذکر شد بعد کافی باید خواند و در وقتین
 مذکورین و اگر وقت نکند و ضرورت باشد بعد صغیر کافی تلاوت نماید و از این کسر
 نشاید و بعد از آنکه بدین اسماء مداومت کرد ترک نباید نمود که محل نقصا باشد و این را
 رجعت گویند و در روز سنان در اول و آخر این اسماء بازده نوبت شرط کلی است آنان
 غافل نباید بود و شرط کلی دیگر نیت خالص است و توجه تمام و صدق کامل و اعتقاد
 و یقین وانی در حصول مقصود و وجهی که شاید ضرورت و غلغله فاعل بر ضمیر نکند و
 و مهمان کلیه خود را که متوجعان است ساخته و پرداخته بپند میرکت این اسماء و چون از شرح
 مقصد بن فراغی روی نمود در خانه رساله شروع نمودن انسب میدانند و اولی و الله
 الحمد فی الآخره و الاولی خاتمه در باز نمودن قواعد اجمالیه تمهیداً سابقه بر سبیل تمهیل و اسم

[illegible]

و مجموع نه درجه بود کما راع ۲۹۸۴ حروف ب غ ط ق و ط ۲۳ حرف ک ج ص ه حرف م ۲۲
 و ۳۲ حرف ب غ ر س و ط ۱۲ حروف ی ز ص ه ح و ف ح ۳ حرف ع ۳۲ حرف ب غ و ط
 ط ۱۹ حروف ی ط و ا حروف ی ع حرف ا ۴۴ ۳۱ حرف ب غ ن م ط ۸ حرف ح ۵ ۴
 ۳۴ ۲۲ حرف ب غ ن ک ب ط و ا حروف ی ح و ۲ حرف ب ع ۴ ۳۴ ۲۲ حرف ب غ ن م
 ط ۳ حروف ی ج ص ه حرف د ۷ و این درجه اولست از حاصل از اجزاء و تکرار خواهد یافت
 در طبع از ثانیه و ثانی از ثالث ۲۳۷۴ حروف ب غ ش ع د و ا حروف ی و ۷ حرف
 ۸ و این دوم مرتبه است از حاصل از اجزاء و تکرار خواست مثلاً و لاد خامس از ثانیه و ثانی
 د و ل و ا رابع ۲۳۹۴ حروف ب غ ش ص د ۸ حروف ی ج ۹ حرف ط ۹ و این
 سیم است از حاصل از اجزاء و تکرار ش و ف و ع خواهد یافت در رابع از ثالث و ثانی از رابع
 ۲۶۷۴ حروف ب غ خ ع و ۲ حرف ک ۳ حرف ج د و ب و ثانی و قبض و انظاک
 ثوابت رسید بامداد نفس کل و او ترکیب یافته است از ثانی و ثانی با ثوابت و ثانی
 هشت درجه است ۲۲۸ حروف ب غ ی ح ۳ حروف ی ج ۴ حرف د ۲
 ۲۲۳۸ حروف ب غ ر ل ح ۵ حروف ی ه ح و ف و ۳ ۲۱۲ حروف ب غ ن
 ۳ حروف ی ج ۴ حرف د ۴ و این مکرر ثانی باشد از هفتم و فاخته و بیست حرف
 اعلا دش همان خواهد بود . و این مکرر دوم بود از هشتم فاخته و او نیز در
 اعلا و او حکم سابق دارد و ۳۲۶ حروف ب غ ش ل و ۱۲ حروف ی ب و ج
 ۷ ۳۴۶ حروف ب غ ش م و ۱۴ حروف ی د ۵ حرف ه ۸ و این چهارم است از ثانی
 المراتب که باز ظهور خواهد نمود در ششم از ششم و چهارم از چهارم ۲۸ حروف
 غ خ ک ج ۱۲ حروف ی ز ۸ حرف ح س و کامله و قبض این فاک کبوان است
 بلد در حل و قیود و از ثانی مراتب الاس است مابوالی و مجموعش هفت درجه است ۲۰
 ۲ حروف ب غ ن ک ۹ حرف ط ۲ و این مکرر ثالث است از هفتم فاخته و حکم کما ۳
 ۲۰ حروف ب غ خ ن ر ۱۹ حروف ی ط ۱۰ حروف ی ح و ا ۴ و این مکرر ثانی
 است از نهم فاخته و حکم او همان درجه است ۵ ۱۶ حروف ب غ خ ح ۱۰ حروف ی م

ع حروف و و این مکرو دوم باشد از چهارم مراتب لاس که هشتم است از ناله و حکمش
 همان حکم اصل است ۷. ۱۱ حروف غ ط ی ۱۱ حروف ی ۲ حرف ب چهار راجعه
 و فیض این فلک از فلک زاوش رسد بدو کاری مشی و ترکیبش از رابع مراتب مذکور
 است مار و ادف و تماشش درجه است و این مکرو ثالث باشد از هشتم فاعله و حکمش
 مذکور شد ۲ و این مکرو سیم بود از نهم فاعله و اعداد حروفش گذشت ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ حروف
 ب غ خ ص و ۲۳ حروف ک ج ه ح ف د ۴ و این مکرو سیم است از هشتم ناله و
 معنی ۵ ۴۱ حروف ج ح م ح ۱۹ حروف ی ط ۱۰ حروف ی ا ح ف ا ع ۱۹
 حروف غ ظ ل ۳ حروف ی ج ۴ حرف د پنجم و این و فیض این فلک از فلک بمبرام
 و معبر این فاضل ج و ترکیب این مرتبه از خامس مراتب مذکور است با نوابع او و تماش
 مختصر در پنجم درجه است ۱ ۲۵ حروف ب غ ث ل ۱۰ حروف ی ا ح ف ا ع ۲
 حروف ب غ ث ن ۱۲ حروف ی ب ۳ حرف ج ۳ ۴۸ حروف غ ث ق ب ا ح و
 ی ه حروف و ۴ ۵۰ حروف غ ث ب ۸ حرف ج ۵ و این پنجم است از خلاصه مراتب
 که تکرار خواهد یافت در فلک از ناله و اول از سابع ۴ ۷۸ حروف غ ذ ف د
 ۲ حرف ک ۲ حرف ب ششم نهم و آثار فیض این فلک از فلک ثاب می رسد با ناله
 نبر اعظم و ترتیب و از سادس مراتب است با نوابع و تماش در چهار درجه مختصر دارد
 ۱ ۲۸ حروف ب غ ض ل ب ۱۰ حروف ی ه ۵ حرف د ۲ ۴ حروف ۷ حروف
 غ ذ س د ۸ حروف ی ح ۱ حرف ط ۳ و این مکرو ثانی باشد از پنجم را از مکرو ثانی
 و قد مر حکم ۴ ۶۶ حروف ب غ س د ۴ حروف ی د ۵ حرف ه هفتم نهم
 و این فلک از فلک ناهید فیض پذیر است و امداد این از فیضان نهم باشد و این مرتبه
 ترکیب از سابع مراتب با فاعله بار و ادف و سه درجه مختصر است و این مکرو ثالث بود
 از خامس خامس را و عدد حروفش گذشت ۲ ۴۸ حروف غ ض د س ل ح و
 ی ج ۴ حرف د ۳ ۶۸ حروف ب غ ف و ۶ حروف ی و ۷ حرف ز هشتم
 ظاهر و این فلک از فلک نیر فیض پذیر است و هذا این فاضل عطار است و ترکیب این

مرتب از نام مراتب است تواند بود ملل را و بلاشبیه در درج انحصار یافتند

ع ۳۶ حروف ذل و عا حروفی و ۷ حروف ذم ۱۸ حروف فرغ ی ح ۱۰ حروفی
حرفه اندر خاتم و این آخرین مراتب است و مفصل این فلك فلك ماه است بددکاری عقل
فعال مرکب و ناسع مراتب مذکور است با تالی و و همین يك درجه پیر نیست ۸ حروف
غ ل ح ۱۲ حروفی ب ۳ حروف و هو اعلم بجای این الا مود استخراج حروف لا سماء
از این حروف که در این مختار عدد عرفم کشت با ملا خطه قوی و غزیز و اسو من موازن حروف
چند متخرج میشود که کتب بسیار از آن ممکن است و کتب استخراج از آن جمله نیست کرد
دایره تعلیم و تعلم داخل باشد بلکه چون ذهن مافی و طبع سلیم رموز و اشارات آن اندک
و قوی حاصل گردان مبدی فاضل بمقدار دانش کلاهی قابلیت و موافق استعداد او است
برو فاضل بکردار ما در این رساله قواعد و قوانین آنچه ضروری بود ذکر کردیم
و آنچه قوه طبع بخود تواند بصورت حصول رسیدن حواله بخود ذهن نمودیم و حرف
متخرج به و ان و نیز مستحصل خوانند که از حروف اعداد آن را مستخضره گویند حاصل
شده بود عرفم رحم ثبت گردانیدیم بنویس الا له و ما لا یشر الا من عند الله بدانکه جمعی
از علمای این فن بجهت هر فردی تمام و لقب و کتبت و طالع و صاحب طالع در بیان اول بیان
استخراج میکنند بچنانست که موافق اصول خمس باشد بعد دوده مطابق مراتب الا من و پنج دیگر
مناسب حال الزاجه که اصل مزاجات همان تواند بود و جمعی دیگر پنجاه اسم بیرون می آورند پنج
بجهت اصول خمس دوده برای جمع الاصول و افلاک غالبه اگر چه چهل و پنج درجه است ما چون
حاصل الزاجه هر يك سه بار ظهور نماید در اول ایشان را معتبر داشته و درین بافتن را
افزون اعتبار ساقط میکنند سی و پنج درجه می نماید برای هر يك نیز مابسی بیرون می آورند
و مجموعش حروفی شخص میدانند و این قول اگر چه مستحسن بلکه اصل است ما بجهت زیادتی
فامل و صعوبت عمل اکثر بر قول اول که شهر است عمل مینمایند و ما در این رساله بر قول ثان
عمل کنیم تا خاطر در استخراج کلیات طریق اعتبار حروفی داشته باشد و بران تقدیر سلوک
طریق را و باقیات سهل و آسان نماید اما حروف مستخضره اصول سی و دو است ظل

میشود و کیفیت آن مشروح و موضع باز نموده آمد بیکراران بسط بساط مساومت جائز نمیداند ۵۸
و مراتب مذکور و وجد و دل کردن و مدارج الحسنا و معارج الحسنات کو بنید بازی نماید و این
موقوف بر اعداد جمع الجمع اصل است و آن بر این موجب باشد بالکبیر یا الوسط یا الجوی ۵۹

جدول مدارج الحسنات و معارج الحسنات				
المرتبة	العدد	صورت الاعداد	المرتبة	العدد
كبير	٨٣٧٥٤٠٤	١	كبير	٨٣٧٥٤٠٤
٣٠٨٦	١٩٢٦٩٤	٢	كبير	٣٠٨٦
٤٣٨	٢١٧١٢	٣	كبير	٤٣٨
٢١٧١٢	١٠٤٣٠٠٠	٤	كبير	٢١٧١٢
١٠٤٣٠٠٠	٣٥٥٠٠	٥	كبير	١٠٤٣٠٠٠
٣٥٥٠٠	٨٥٠٠	٦	كبير	٣٥٥٠٠
٨٥٠٠	٤٠٠	٧	كبير	٨٥٠٠
٤٠٠	٢٠٤	٨	كبير	٤٠٠
٢٠٤	٩٩٤	٩	كبير	٢٠٤
٩٩٤	٢٢٨	١٠	كبير	٩٩٤
٢٢٨	١١٢	١١	كبير	٢٢٨
١١٢	١٠٤٣٠	١٢	كبير	١١٢
١٠٤٣٠	٣٥٥٠	١٣	كبير	١٠٤٣٠
٣٥٥٠	٨٥٠	١٤	كبير	٣٥٥٠
٨٥٠	٤٠	١٥	كبير	٨٥٠
٤٠	٢	١٦	كبير	٤٠
٢	١	١٧	كبير	٢
١	٠	١٨	كبير	١
٠	٠	١٩	كبير	٠
٠	٠	٢٠	كبير	٠
٠	٠	٢١	كبير	٠
٠	٠	٢٢	كبير	٠
٠	٠	٢٣	كبير	٠
٠	٠	٢٤	كبير	٠
٠	٠	٢٥	كبير	٠
٠	٠	٢٦	كبير	٠
٠	٠	٢٧	كبير	٠
٠	٠	٢٨	كبير	٠
٠	٠	٢٩	كبير	٠
٠	٠	٣٠	كبير	٠
٠	٠	٣١	كبير	٠
٠	٠	٣٢	كبير	٠
٠	٠	٣٣	كبير	٠
٠	٠	٣٤	كبير	٠
٠	٠	٣٥	كبير	٠
٠	٠	٣٦	كبير	٠
٠	٠	٣٧	كبير	٠
٠	٠	٣٨	كبير	٠
٠	٠	٣٩	كبير	٠
٠	٠	٤٠	كبير	٠
٠	٠	٤١	كبير	٠
٠	٠	٤٢	كبير	٠
٠	٠	٤٣	كبير	٠
٠	٠	٤٤	كبير	٠
٠	٠	٤٥	كبير	٠
٠	٠	٤٦	كبير	٠
٠	٠	٤٧	كبير	٠
٠	٠	٤٨	كبير	٠
٠	٠	٤٩	كبير	٠
٠	٠	٥٠	كبير	٠
٠	٠	٥١	كبير	٠
٠	٠	٥٢	كبير	٠
٠	٠	٥٣	كبير	٠
٠	٠	٥٤	كبير	٠
٠	٠	٥٥	كبير	٠
٠	٠	٥٦	كبير	٠
٠	٠	٥٧	كبير	٠
٠	٠	٥٨	كبير	٠
٠	٠	٥٩	كبير	٠
٠	٠	٦٠	كبير	٠
٠	٠	٦١	كبير	٠
٠	٠	٦٢	كبير	٠
٠	٠	٦٣	كبير	٠
٠	٠	٦٤	كبير	٠
٠	٠	٦٥	كبير	٠
٠	٠	٦٦	كبير	٠
٠	٠	٦٧	كبير	٠
٠	٠	٦٨	كبير	٠
٠	٠	٦٩	كبير	٠
٠	٠	٧٠	كبير	٠
٠	٠	٧١	كبير	٠
٠	٠	٧٢	كبير	٠
٠	٠	٧٣	كبير	٠
٠	٠	٧٤	كبير	٠
٠	٠	٧٥	كبير	٠
٠	٠	٧٦	كبير	٠
٠	٠	٧٧	كبير	٠
٠	٠	٧٨	كبير	٠
٠	٠	٧٩	كبير	٠
٠	٠	٨٠	كبير	٠
٠	٠	٨١	كبير	٠
٠	٠	٨٢	كبير	٠
٠	٠	٨٣	كبير	٠
٠	٠	٨٤	كبير	٠
٠	٠	٨٥	كبير	٠
٠	٠	٨٦	كبير	٠
٠	٠	٨٧	كبير	٠
٠	٠	٨٨	كبير	٠
٠	٠	٨٩	كبير	٠
٠	٠	٩٠	كبير	٠
٠	٠	٩١	كبير	٠
٠	٠	٩٢	كبير	٠
٠	٠	٩٣	كبير	٠
٠	٠	٩٤	كبير	٠
٠	٠	٩٥	كبير	٠
٠	٠	٩٦	كبير	٠
٠	٠	٩٧	كبير	٠
٠	٠	٩٨	كبير	٠
٠	٠	٩٩	كبير	٠
٠	٠	١٠٠	كبير	٠

تکلیف الاسماء بامر الله الرحمن الرحيم تحضنت الله وبها الاسماء الحسنه هو والمراد المجید
و هو جلجل ذوالکرم الظاهر موری فی والحکمة البالغه هو قاسم له الکبریا فی السموات
والارضین هو مکمل فی ملکة عظیم هو مالک الملک اذا استسلم اليه العبد ارضاه امر لا تقدر الله
الا امر من لا تدركه الابصار احد نجف الذنوب ان لا يخفى عليه شئ بدیع فی علمه من عجب جلجل
جميع الموجودات تحت قضائه وتدبره جلجل علم ضمير الصائم من عجب برجع الامر كله اليه بخان ليس ملكه
زوال حوله لا يضيع اجر الحسنين والفضل العظيم معبود الكل مكان عاقل لا يرغب الا اليه
عز وجل لا يتواري منه شئ في ليل راجع عون المضعف انخص برحمته من يشاء مانع ذ
لكل سي لقرنه مالک ملكه فديم مبین اسنفر باسم الجبال مجل جعل الظل والحور ورجب
اذا استغنى العبد لغناه مجب تواضع كل شئ لعظمته معز يفعل ما يشاء منعت لا منعت له
مناح فامت السموات والارضون بامر مني لمن دعاه مجب مني عند مفاتيح الغيب منير
ترزق الارض من مخاضه مولى بنوكل النواكلون واني هو عصمة الخائفين

وقاب برزق من ايشاء، غير حنا با الله انت ذوقته ولما ابد جواد صار ذلوع حبيب في و
 الرحمة والغفرم ذبان ذوالفضل على العباد رافع الشما، والبرهان العظيم محمد ذوالفضل
 العظيم لطيف والمجد والشما، معين ذوالفضل والقضا، مغيب كل مظلوم واجل ودود في
 الذائمه هاري المصلين ذوالرحمة والامتنان بازائي باخالق النور بار بار لاخبار والاشرار
 باخبر الوانين صل على محمد نبي الامر وصل على الدواعي بكات هذه الاسلم وجميع اسماءك
 الى جميع اعصا شتا وحوار حنا وعمالنا واقوالنا وحوالنا وبناتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة
 حسنة وفنا عند النار ولحشرنا مع الابرار بحق شهادنا محمد المختار واولاده الانهار والاهل
 طهار بفضلك وكرمك يا ارحم الراحمين وصلى الله على محمد وال الاطهار من مكر الخلفاء لسان
 وفن يجمع ان مسامحتهم ثمود وزبان زمان بنو شمع ان مسامحتهم فرمود مرعبي اكر
 اسرار ان غيبى بافتشاه بنو مكر اذا سر ادين عمل عظيم الخطر حبيب الاثر انما الخوانه كتابت
 ببحر عرضة تصريح ورايد شايد كه مشاطه بيان وجود عرايس نقايس ان حفا بن كذا الان اذ
 نظر اغياب بدد حجب خفاء ونقاب خفا يوده اند بر عرف جلد ومناظر اجنلا جهنم انشا
 عيون اولى الابصار بخط وخال عباوت ميار ايد وما التوفيق الا من وليته مامول
 انما من شفاي ومرحوا انكاد ما يخلان اعنه همان است كه مواضع مرثاة اقدام افلا را
 بين الرضا ملا حظ فرمايند و قومين اصلاح كما هو بدن ارباب الفوز والفلاح دمد
 ندارند وعين الرضا كل عيب كلبه واصلاح ارباب كمال صلاح ابن مسطور بدلفظ ملا
 سميت نام بافتاح الله لنا وفتح الخير الحسنى امالنا و قبل فهمه الكامل اعمالنا و
 حقق بلطفه الشامل امالنا انه على كل شئ قدير والمحقق الرجاء الواجب حقق جلد

نام شد اين كتاب جبر جامع بيد الاحقر العباد
 عبد الصمد الناس ان عمل كند كان
 دعای خیر است
 والسلام

کند و باقی بر منازل قرصت کند بهر منزل از منازل که برسد حرف آن منزل را مفتاح اسم الهی ساخته و آن اسم را بعد از معین
 بخواند که مسجالت ۱۲ ۱۲ طرح و باقی مانده را از اجل شماره کرده بهر برج که منتهی شود حروف آن برج را مفتاح اسمها سازد و بخواند
 هر مراد منسوخ که داشته باشد اسم آن مراد را با بیانات جمع کرده بمطابق اسم الهی هر اسم که درست آید که آن مقصود میسر است و باید
 دانست که از حین طلوع برج سرطان تا نصف برج اسد محل اجابت دعا است و آنموزج مذکور باین اسم محمود اینست که فرضا ع
 اسم او و والدۀ او را بعد از طرح نمودن پانزده و پهلاند از اسمای سبعه و سبعین با اسم فقار ه است رسید و این اسم را دعوت کردم
 بار ۲۸ کردم باقی ماند رسید بمنزل دین و حرف دال و اسماء که حرف ال در اول داشته باشد دایم دین داعی دلیل دینها
 ذکر و یقیناً این هفت اسم را بجمیل معین ذکر باید کرد ۱۳۳ طرح کردیم ۲۱ باقی ماند رسید به برج حوت که خانه شربت و حوت
 برج حوت اینست و ر ض و این سه حرفست و اسمائی که مفتاح این حروف باشد اینست رحمن رحیم راحم رزاق رؤ
 رفیع رکنی زکی زارع ضامن ضابط فرضا معقود مع البیانات همین عدد ۱۳۳ است از اسماء اسم قریب مطابق است و اگر
 دقیق نیز خوانند خوبتر که امر را که خواهد باید خواند که فقید است انشاء الله تعالی اقول زاد فی التنبؤ رقم آخری از اوقات التنبؤ
 محصورة فی الاخبار المرتبۀ و قد جمعها الحلوی و غیره فی الکتاب الفارسیه و المرتبۀ و لمراد ال الان خبراً ضعیفاً يدل علی ما ذکره من
 ان ابتداء طلوع برج السرطان ال انصاف برج الاسد محل الاجابة الدعاء و هل هذا الاخر من الغیب او ادخال ما لم یعلم من الدنیا
 فی اعادنا الله من مثله ثم الاعجب منه ما تری فی عده بعض الاسماء المجعوله فی عداد اسماء التمر مع عدم احتمال دعاء و ارد و لو بسند
 ضعیف علیہ نعم قد یوجد فی بعض الادعیه للنداء و لری ایدی التلخیص المعلومه مستند هان بعض هذه الاسماء او ما یثاب بها و لکن الکلی
 فی اسمائه تم لیس بهذه المثابه بحیث یکن دعوتهم بها بمجرد وقوعها فی امثال ما ذکره فانه قد اضر الامر فی غل الاشیاء حتی دار
 فی السنه العوام ایضاً ان اسماء التمر توفیقیه لا یخو زجل لهم لثم ولو کان الاسم بحسب الواقع ثاباً معاً لها و الحیر المتشکل علی
 منی الرازی عن اضافه قول و الابصار ال قولیه یا مقلب القلوب فی الدعاء الماثور اعنی ما کان اولها اللهم عرفنی فلیک مشهور
 و لیس هنا محلاً لبيان هذه المسئله فانها من الفروع الفقہیه و قد حکم فیها اصحابنا رضوان الله علیهم بما یغنینا مؤثره الاشتغال بن کرها
 فراجع و منها من یزعم ان التنبؤ فی کونه محلاً لبعض ما تری من ایرادات بطریق الاشاره ما وجدته فی بعض النسخ الغبیقه
 و هو یزعم ان علم الکبرک عاملان یبطل جنین فرموده اند و مراد علم الکبرک کفر که اسم مقصود و بحسب جمل کبر اجدی

جمیع باید کرد که بعد منازل از آن طرح کند مگر و یا غیر مکرر و بقیه طرح کند آنچه باشد از اجداد شماره حروف کند بهر حرف که برسد
 ملاحظه نماید که آن حرف بکدام منزل از منازل قمر متعلق است هنگامی که قمر در آن منزل باشد حرف مذکور تکبیر تمام کند یا
 حروف ابجدی و حروف برج و یا خود دارد و طلسم را با طبیعت همان منزل بعد آورد که مفید است از فرجه سعادت
 مطلوب است و عدد سعادت با صد و سی و پنج است بعد از طرح بیست و هشت مکرر سه عدد باقی ماند از هزار شماره
 حروف ابجدی رسید به حرف جیم و منزل ثریا باشد بعد غول باید زد و حرف جیم را با سه حرف دیگر که از شماره ابجدی و ابجدی
 و اهلطی بیرون آید بعد آورند و سه حرف مذکور از قرائت طرح ایضا است از ابجدی و از اهلطی چنانچه چهار حرف
 مذکور اینچنین باشد حقیقت این حرف را تکبیر تمام باید کرد و طلسم العمل را چون منزل ثریا باشد مشترک با طبیعت ثریا
 و ثریا باین دو طبع باید عمل کرد و اگر آجنانا بر جای حروف ابجدی و اهلطی حروف بخارجی و حروف بروج اضافی کند روانت
 و اسم مذکور اینچنین باشد (ایکه از این عملت هست ضلیب . کوش که حرف از این علم قریب . اسم مقصود بقانون حمل
 جمع کن بعد از آن شش محل . کاف و می طرح کن از و بعد . باقی از طرح برآور بر صد . هر همان باقی از اجداد شمار
 تا بحر فی که بگیرد معیار . حرف رهاست از آن جا و مقار . باز بین اسم منازل معیار . چون قمر شود از منزل بجای
 عمل حرف در آن وقت بهای . بهمان طبع که آن منزل است . اسم کار بفرما که کجالت . حرف از اجداد سه حرف دیگر
 و ابجد افع افع بکر . بیست و چهار اسم از این چهار حرف . بدو آور اگر هست و قف . اسم حق نیز بچود را این فن
 با ملائک که طریقت حسن . پس بخوان اسم معیار عدد . و از حق خیل ملک خواه مدد . چونکه مقصود بسیار از الله
 خاص مشرور و عجب و نحوه . بعد از آن فاتحه از دل و جان . یاد عاذه بغنا و برسان . زیرا قول و لما اختر
 الكلام الى هنا و سجدنا الغرض غايات امثال هذه الكلمات والمقالات و بنقنا على عدم جواز الاعتماد على كثير منها
 بل جلها ان لم نقل بالكل و علمت ان الغرض بعد ذلك مجرد الاطلاع فلا بأس بذكر بعض ما جمعه في بعض الايام من القواعد
 المتعلقة بعلم الاعداد والتكبير والحروف والجفر بمعناه الاخص وبعض اصطلاحات اهل هذه العلوم ليكون ترهه للناس
 ولما كان بعض ما جمع لنا و اخترناه من كتبهم او استفدناه من بعض اهلها كتبنا سابقا بالفا رسية فلا بأس مع كونها متنا
 لوضع الكتاب ان ائمتنا هذا بذلك لان يكون في الغرض المتار اليه ادخل و ساولها بجهادها لاهالي لسان الغرض

اسمها فصول الفصل الاول في بعض التسميات التي جمعها من اطراف بلدانهم وسميت بمقدارهم في الحروف فمنها
تسميتها بحسب الالفرد كما انك حروف بيت وسميت كانه الحسب انفرادهم بحسب الاعراب خاص داده اند تا هر جائی
کرد در کسیر محتاج شود باعراب بر این قاعده اعراب بدهند و هر بخشی از آن را طبیعت خاص گرفته اند او می گم ن ع این حرف
را هر کجا که افتد مفتوح نماید او یکنم ب د ن ع ط غ ض ق این حروف را بارده مغیره گویند اعراب این حروف در
ترکیب هر کجا که باشد جزو است بد خط عضق هر ریش یث ذ ص ط این حروف را مغیره رطبه گویند
هر کجا که در ترکیب واقع شود اعراب ایشان گم است هر شدند ص ط ح ز ک س ف ث ح این حروف را مغیره یابسه
خوانند هر کجا که در ترکیب در اید اعراب ایشان هم گم است جو کس ق و منها تسمیات در بعض محققان کرده اند بحسب
طبیعت حرف ملاطمت بیوست در طوبت بلحارت و در طوبت بابرودت بیوست بر این قسمت ایشانرا اعمال علوم خلاصه
و ان یزیت نار بار خاک آب و بعضی گفته اند که این قسمت بحسب
اهل طغند بویه منتض دلائع جز کس ق طبیعت حروف مغیره است در این تقویم
اول حاره دوم بارده سیم یابسه چهارم رطبه و منها تسمیات بحسب الکواکب السبعه
چنانکه از حاره و بارده و یابسه و رطبه یک حرف گرفته اند بر تلب و باعراب که خاصست بوی نفی بحروف کواکب داده
بر تلب که اکب چنانکه منحل مشتری مریخ شمس زهر عطارد قمر
منوده میشود اجنب وزد بکشع لشنطاه مفرع نقص عطق
نکته جائی که محتاج کرد در بحروف کواکب رجوع کن باین حرف چنانچه در طالب و مطلوب جهت رجوع بحسب شرع اند
حروف زهر و مشتری باید کرد و در عداوت بر تلب که ریه حروف منحل و مریخ باید کرد اما در طالب و مطلوب رعایت اولی
مناسبه باید کرد و بمناسبت و ضرورت پس باید بدانیم که روز آدینه روز زهر است و شب اول ساعت و روز آدینه هفتم ساعت
و شب سه شنبه هفتم ساعت و روز مشتری پنجشنبه است و شب و شنبه اول ساعت و هفتم ساعت اما روز شنبه و شب
چهارشنبه منحل تعلق دارد و در روز شنبه و شب آدینه اول و هفتم ساعت مریخ و منها تسمیات بحسب خط المریخ
البه فی علم بصر تسمیات حروف بیت و من گانه بحسب اقسام و هرقسمی را نام مخصوصی لها طبعه خاص و جدا از دیگر حروف

الفصل الثاني في تعداد الدوائر الغرابية المشاهدة على علم الجفر وتفضيل ان لا تدارق روم در نيز

داره الجبر

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

غرابي اخري

ح	ث	ق	ب	و	ع	د	خ	ل	ن	س	ق	ي
م	ط	د	هـ	ع	ز	ك	ص	ح	ن	ض	ذ	ا

غرابي اخري

س	ي	ذ	ث	ق	ش	ج	ل	ن	ع	ي	ظ	ذ	هـ
ع	د	ط	م	ح	ص	ز	ن	ت	س	ف	ب	غ	ا

غرابي اخري

ي	خ	ث	ج	ك	م	هـ	ق	س	ذ	ف	ط	ا
ص	ض	ح	ع	خ	و	ن	د	ل	ر	ب	ق	ا

غرابي اخري

ب	ذ	و	ع	ي	ل	ن	ع	ص	س	ر	ت	خ	من
ظ	ذ	ث	ش	ق	ف	س	م	ك	ط	ز	هـ	ج	ا

غرابي اخري

ب	ث	ق	ح	د	ن	ص	ط	ع	ف	ك	م	و	ي
ل	ق	ع	ظ	ض	ش	ذ	ز	ج	م	ت	ا		

القطر

و	م	ث	ب	ي	م	ر	ق	ز	س	و	د	ن	ر
خ	ع	ح	ظ	ق	ك	ج	ت	ن	و	ذ	ب	ط	ا

القطر

و	م	ث	ب	ي	م	ر	ق	ز	س	و	د	ن	ر
خ	ع	ح	ظ	ق	ك	ج	ت	ن	و	ذ	ب	ط	ا

الفصل الثالث في الامتداد الى بعض القواعد الجفرية في التوال

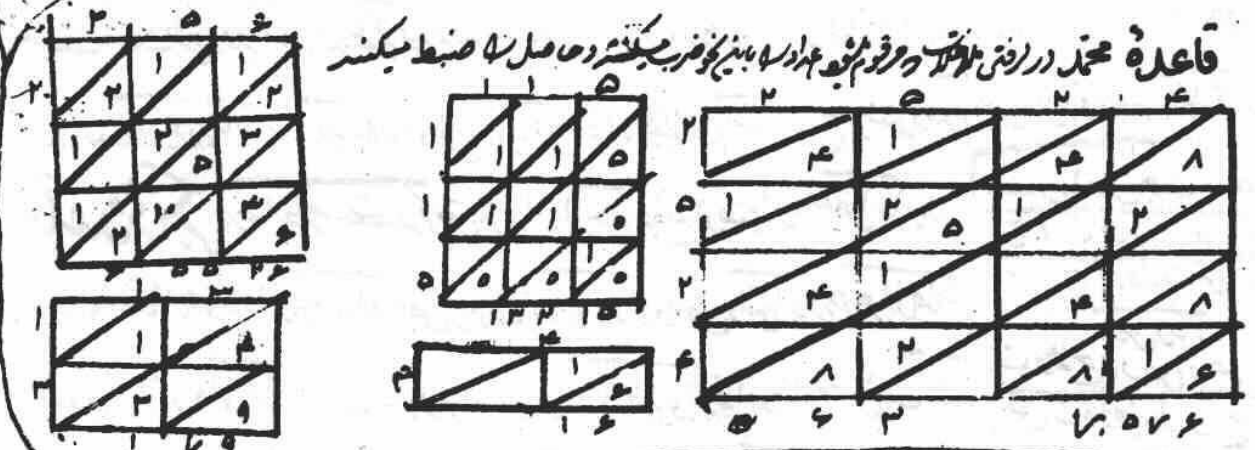
قاعدة يارب من الامام بعد علي

مرخلف	مرحل كبير	وسط مجمر	وسط كبير	صغير
اربع	٤٩٣	٦٣	٧٢	٩
ملفوظ	ج ص خ	ج س	ب ع	ط
مستحصل	ف د ي	ف ا	ع ب	ث
مستحصل	ص ت غ	ص خ	ج ر	س
تقريظان	ل ح ن	ل ن س	ي و	ا
جواب	ال ح س ن و ل ي			

قاعدة اخرى

مرخلف	كبير	مجمر	وسط	صغير
اربع	٣٢	١٥	٣٧	١
ملفوظ	ع ش	ق م	ن ل	ا
نظيره	ب ه	ر ط	ش ض	س
مستحصل	غ خ	ب ص	ج ف	و
تقريظان	ن ي	ع د	ف ج	هـ
جواب	د ي	ن ج	ع ف	هـ

قاعدة محمد در رضى ملائكة و مرقوم ثوبه و ادله بنج و خور و يكشته و ح مله صبط ميكنند



قاعدة در توال اول در رقم شده اول توال به نوشته در اخلاص اربع اوسا گرفته در حل كبير دو وسط مجمر و وسط كبير و صغير اوسا گرفته بعد آن بعد ادله ملفوظي نمايند و بعد از آن بنظيره الجبهه بيرند و بعد بقاعدة ترفع و تنزل حرفه لفظه البقي لك حروف بنظيره مستحصله گرفته و بعد از آن مستحصله بنظيره الجبهه برده جواب است **قاعدة اخري** بقاعدة تفال از كلام الله بحجه مطلب لا ينت كنه يا نبويه و ده صلوات بفرستند دايه و غنه به بخوانند و ده بار ديگر در دوات بخوانند و قرآن را يك پايه وسط اول صفحه را از طرف دست راست بحروف مقطعه نبويه و خالصه نمايه بملحظه نمايه اگر جواب شده است بتم المطلوب و الا آن طرف خالصه را كود گرفته بقاعدة كور تسعة مشهوره بعد از كومات خالصه نمايه جواب است اين و است **قاعدة اخري** بعد از آن در قرآن را كود صفحه دست راست به اخير لفظه عا لاله دارد بشمار و بعد از آنها ورق بشمار از طرف دست چپ

بعد و انما سطر باشد از صفحه دست چپ سطر اخر را بجز بر صفحه قطع بنویسند و خالصه نمایند جواب است و الا کسور آن تعد را
 گرفته بعد خالصه نمایند جواب است بلا اشک و البته **قاعده آخری** ضابطه مستفصله گرفتن است از اسامی دقیق و قاعده است
 که حروف متوال را مطلقه نوشته و چون مستفصله نماید و از مستفصله مستفصله در آورد باین طریق که هر حرف که در هر جا باشد عدد
 مرتبه که هست بر عدد دجله صغیر و بقیه را اگر به نسبت دهنت رسد ۲۸ از او طرح کند یکم کند بقیه حرفی که رسد آن حرف
 مستفصله باشد و اگر به نسبت دهنت نرسد یک را نماید که نمود و مثال چنین است ی ا ع ل ی م ح م د م د م ن ب ش ی د ا ب د
 و د خ و ب ا س ت ی ل ن ه م ح د ص ه ی ا ع ل م ح د و ن ب ش ی م ر ز خ س ت ه مستفصله یعنی است ی د و ب ا ده بود در
 اول کلمه بود یک افزودیم باز ده شد مضاعف نمودیم ^۳ ص ل ط ه شد و در آنجا صغیر بیت دهنت بود نوشتیم و الف در حوم بود افزودیم سه شد
 مضاعف کردیم شش شد و او نوشتیم ع در عدد ۱۲ بود در مثال در مرتبه بعد ۳ بر شش نوزده افزودیم ۹ شد مضاعف نمودیم ۸۱ شد
 بیت دهنت طرح کردیم آتی که کم نمودیم نه شد ط نوشتیم ک در عدد ۱۲ بود در مثال در چهارم بعد چون ۴ را بر ۱۲ افزودیم ۱۶
 شد مضاعف کردیم ۳۲ شد ۲۸ را از او طرح کردیم ۴ باقی ماند یکم کردیم ۳۰ ماند ج نوشتیم و بعد از آن خط حال باقی حروف را بجا می آید

قاعده دیگر در ضابطه مستفصله گرفتن نیز و آن از جعفر جامع گرفته شده و بعضی آسانند

در آن اشکال نموده اند از جمله آنکه بعضی از حروف را باید ترقی داد و بعضی را نزول در خصوص این ضابطه
 مرقوم نداشته اند و این اشکال اختصاص بدین قاعده ندارد بلکه کثیری از قواعدشان چنین است بلکه
 شاید بتوان از بعضی مثالهایی که مرقوم داشته اند ضابطه اثر تحصیل کرد لکن از برای غیر اهل فن بسیار مشکل است و عمل هذا الایمان
 و الا هال من لم یکنه و هم عدم اطلاع کل من یراجع الیهای بنامها حتی یرجع من اجل وقوعه هذا الاشکال الی استاد فان وجد لهلا
 له علمه ذلك و الا فلا هذا و لکن الذی یخطو بالبال عاجلا ان هذا الاجال منهم مع مانوی من شده حوصم علی اظهار هذه الطالب الدالة
 علی فضیلتهم و علو مرتبتهم فی العلوم الفضلیة بحسب غمهم اما کان من جهة عدم وصول الفهم ایضا الضابطه فی ذلك الامر وقد تکلمنا مع غیره
 ممن کان اهلا لهذه الفنون الغریبه و لم اجد عنده شیئا یرفع به ذلک الابهام و هذا هو السبب فی عدم تأقیة اکثر قواعدهم فی ذلک الفن اعنی الجبر
 لکننا ذکرها علی الساطع لئلا یصل بعد ذلک الی غیثی یرفع به ما ذکر من الاشکال و بالجملة باید دانست که اولاً ملاحظه باید نمود اگر در حروف متوال
 ص ن یا ش در مستفصله یا ن یا بعینه بنویسند مستفصله ندارد و اما طوقیه احد مستفصله پنج مذکور در این قاعده است که مطلب اول بنویسد بعد از آن

بعد از آن عدد مجموع و بعد از آن عدد حروف و بعد از آن عدد نقاط و بعد از آن عدد حروف بلا تکرار و بعد از آن عدد حروف متعلق
 کن بطریق ملفوظی و بعد از آن نظیره کبریا بجای حروف بلا تکرار و بعد از آن نظیره مستصلا بان نظیره میکرو و بعد از آن
 صدر و مقرر شود جواب بیرون آید بدینگونه که نموده میشود ک ی ف ح ا ل م ر ض ا و ع ا ل م ا و د ن

عدد حروف هـ ۱۲ عدد نقاط هـ ۱۲ عدد مجموع سؤال و عدد حروف ملخصه بلا تکرار ۱۲ عدد مجموع سؤال
 و نقاط حروف ملخصه و لخصه مستطرفة نماید بدین نحو در شرط اول از هر نظیره که نشانی

نظیره اهلطی ر م غ ج ت ص و م ع ت ض م غ ا ط م ا ف م ف ت ایضا و جارة و ملخصه
 بهذا الفن اذا اردت اخذ الحروف فتوجه الى الحروف الحاصل في سطر الاساس فانظر الى مطلوبه او مطلوب مطلوبه او
 مطلوب مطلوبه او قرينه او قرين مطلوبه او نفس الحروف جوهره او نظيره مطلوبه في سطر الاساس ايماء وقع بشرط ان يكون ذلك
 الحروف المنسوب اليها باحد الجانبين او ذواته او ذواته مطلوبه موجودة في حروف الصفحة فخذ البعد الواقع بين ذلك الحروف
 المنسوب وبين حروف الحاصل بالنسبة الى ما يحاذيه من حروف الاساس والحروف المنسوب من دائرة اتسع او اهلطى فانتهى اليه البعد
 فهو الحرف المتصله بشرط ان يكون ذلك الحروف الماخوذ من جميعه حروف الحاصل فو ك ع ان تاخذ بعد حروف الحاصل
 من منسوبه على الصفة المذكورة فاجعل وتقسمة على البعد الذي حصل سابقا ان امكن القسمة والا فتضعفه واخذله حروفا
 من دائرة اهلطى نوع آخر ينظر في حروف الاساس فان كان مطلوبه او مطلوبه او قرينه او الحروف جوهره الذي يوجد في طبعه
 في حروف الصفحة موجودا في الاساس فياخذ بقدر ما بينهما من البعد حروفا من دائرة اهلطى او اتسع وعند تعدد الحروف في الدائرة
 يجب الليل الى الطرف الذي فيه حروف الصفحة حتى يصيب ويبالغ المقصود مثاله وجدنا حروف الحاصل ت فوجدنا نظيره في
 سابقه في الاساس وهو الباء وان كان ذلك جميعه موجودة في حروف الصفحة وكان البعد بينهما مبعدها من التاء في
 دائرة اتسع غير عا دین الاساس فانتهينا الى العين فكتبناها تحت الحاصل واخذنا البعد بينهما في اجد وكان احد عشر فاردنا
 قسمته على البعد الذي حصل سابقا وهو السبعة فلم يكن القسمة فضا عفاه فصار اثنين وعشرين فابتداء من التاء وهو حروف
 الحاصل في دائرة اتسع فاخذنا طوله الصفة من الطرف الذي هو فيها فانتهينا الى العين فكتبناها تحت جميعا البعدين فصار ثمانية عشر
 ابتداء من التاء في دائرة اتسع وانتهى بنا الى العدد صارت فكان قرين الفاء عين وعلى ذلك في سائر الحروف

هـ ۱۲

و هر یکی داده نوید و اگر از عشرات بود نیز تضعیف کند و نوید و اگر مات بوده باشد تضعیف کند و نصف را نوید هر جا
 کسی بود بلند نام کند سه را چهل نوید و چهل را پنجاه نوید و علی هذا القیاس پس حروف دهم را بهر بیند اگر
 احاد باشد هر یک را دو کرد و اگر عشرات بود خود آن عدد را در نفس خود ضرب کند مثلاً بی در نفس خود صد می شود و ضرب
 ما قبل کاف بیست و می ده از صد کم می شود برآید اندر نوبه و اگر مات باشد نصف و نصف از آن نوید و حروف ۳ را
 ملاحظه نماید اگر احاد باشد هر یک را ده نوید و اگر عشرات باشد عدد اول را بر او بیفزاید و هر صد را یک نوید بالا مرتبه
 و اگر خواهد همان عدد را تضعیف کند و تضعیف را نصف آن مرتبه را بنویسد و اگر مات بوده باشد بمرتبه از او نقصان کند
 پس حرف چهارم را بهر بیند اگر احاد باشد هر یک را ده کرد چون در مرتبه چهارم است ۴ را تضعیف کند و بر او بیفزاید
 و اگر در مرتبه عشرات باشد هر مرتبه را صد نوید و اگر مات باشد بعینه نوید و علی هذا القیاس مثلاً سوال نمودند

کیف حال الرضاء مع المامون بعد از حذف مکررات این تدک ی ف ح ال رض م ع و ن حرف اول

کاف بود از عشرات بود تضعیف کردیم میم شد میم نوشتیم پس خوف دقیم می بود از عشرات کمتر از عدد ما قبلش بود
 در نفس خود ضرب کردیم صد شد می و کاف از اجد بود کم کردیم از صد برماند ع نوشتیم پس حرف میم را دیدیم ف بود
 نوشتیم پس حرف چهارم را دیدیم ح بود از احاد هر یک را ده گرفتیم ۱۰ شد چون بمرتبه چهارم بود چهل را تضعیف
 کردیم ق شد تنزل دادیم ف شد ص نوشتیم حرف پنجم را دیدیم الف بود در مرتبه احاد الف را صد گرفتیم و
 تضعیف کردیم پنجاه بود چون در مرتبه او بود هر یک را ده گرفتیم ده بر او افزودیم ج شد س نوشتیم حرف ششم را دیدیم
 بوده را که با قبل او افزودیم از او کم کردیم و کاف را تضعیف کردیم می شد نوشتیم پس حرف هفتم را دیدیم ر بود بمرتبه
 از آن نقصان کردیم ق چون در مرتبه سیم بود که بعد از الف واقع بود در اسم گرفتیم ۳ شد ل نوشتیم پس حرف هشتم را
 بود تضعیف کردیم بعد حرف دهم ت نظیره بعد از طح اجدیم ل ض میو پس حرف نهم را دیدیم میم بود در مرتبه یزید
 نوشتیم ۴ شد تضعیف کردیم ۲ شد زو مرتبه یزید را دیدیم ۲ شد ب نوشتیم پس حرف دهم را دیدیم ح بود هر یک را ده گرفتیم
 برآمد قمت کردیم ر هفت گسرتبه اصی بود از عینی یک قمت صد شد ق نوشتیم پس حرف یازدهم را دیدیم و او بود هر یک
 را ده گرفتیم نصف شد چون بعد از حرف ال بود ده را از او وضع کردیم پنجاه شد یون را نوشتیم پس حرف دوازدهم

قاعدہ آخری

غلی مح قامل

وَأَعَدُّوا لَهَا

فان علمه

١- قواعد علم الجفر والحروف

تأليف

علامه الدهر محمود دهباز

٢- قواعد علم اعداد والافاق

٣- الدائرة الكبرى الجفريه

على شجرة النعمانيه .

لمحي الدين عربي .

قواعد جفر از تلیف
محمد بن محمود دهمدار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين اما بعد در اين چند فصل است
و يك مقدمه اما مقدمه عبارت است از معنی جفر جفر
در لغت بمعنای چاه عمیق یا پوست بزغاله یک است
ولی در اصطلاح عبارت است از علم حروف و انواع
و اقسام بسط ها برای نتیجه مطلوب و ان ربط عالم
سفلی بعالم علوی برای محبت یا بغض و عداوت و
دنصرت و غلبه و فتح عقد العزم فتح الرجال و سایر اقسام
آن اما فصل اول در بیان بسط نماذج و آن نیکو
ترین انواع بسط است و نماذج از باب تفاعل بمعنی
اثین است در لغت اما در اصطلاح از باب علم جفر
عبارت است از اسبین طالب و مطلوب اعم از آنکه اسمی
از اسما الهی باشد از مطالب دینی و اخروی که حاصل
از بسط نماذج عبارت است از مزاج کردن اسم طالب با اسم

۲
 با اسم مطلوب هر چه باشد تلاش خواهیم کرد که محمد را ببط تازی
 نمایم بنوعی که مطلوب عظیم باشد و عظیم است از اسماء الهی چون
 محمد را با عظیم مزاج کردیم چندین شد ع م ل ح ی م م د و چون محمد را
 با جعفر مزاج کنیم شود م ج ع ع م ف در بقعه می باید داشت
 که هر جادو را اعمال جعفر خصوصاً در اعمال که از باب تازی است اسماً
 بر اسم مطلوب تقدیم نمایند و عمل کنند الا و فقره مطلوب را از
 در پنجم اسماء حسنی الهی عز اسم فرایکرو و او را در این حال باید است
 از آنکه اسم خود مؤخر داشته باشد با اسم از اسماء الهی که مشتمل بر مطلوب
 باشد مزاج نمایند و درین حال ابتدا با اسم الهی عز اسم نموده مزاج
 نمایند چنانچه در مزاج اسم محمد با عظیم مذکور شد دلیل تقدیم اسم مطلوب
 با اسم طالب اینچهار سه وجه است اول آنکه اسم مطلوب از اسماء
 عظمی است چنانکه ذکره و حضرت بار تعالی بر ما بحسب ذات مقدم است
 یعنی او واجب است و ما ممکن و ممکن با واجب وجود ندارد و زیرا
 که اول واجب است و دیگر ممکن دوم آنکه تقدیم احدی بر دیگری
 دلیل قوه و احاطت است بر دیگر و چون حضرت حق سبحانه و تعالی

محمد اله
 نبی الله

بر با مجب علم محیط است پس تقدیم باسم او تعالی شاه البقی النفع
 و حاکم باشد سیوم آنکه از ادب نیست که حرف اسم ملک بر اسم
 مالک مقدم باشد بنابرین وجه ثلاثه اسم مطلوب اینجا مقدم
 دارند دیگر نباید داشت که در باب عمل تازی طالب را مظهر و
 و مطیب بودن از جمله لوازم است سیما در وقتی که مزاج با سحر از سحر
 نموده باشد و عمل کرده و بدان موافقت داشته باشد بهین ضرورت
 در اعمال سعیده که ساعت نیکو باشد و قر زاید التور بود و لا
 نیکو مناسب عمل بوده باشد و اگر سرعت حصول مطلوب خواهد باید
 که قدر در برج اکثر باشد و اگر بطول عمل خواهد باید که قدر در برج آفتاب
 و اجماع در ساعت با نام بسیار نماند تا شرایط عمل کامیابتر بجا آورده باشد
 چنانچه ائمه این فن گفته اند عریضه الاصل فی العمل و الاعمال صلاح
 حال الکواکب فی الاعمال السعیده و بالعکس فی الخسیره
 و همچنین لابد است هر که را که عمل کند بعلم جفر اجتناب نمودن از کلمات
 مطلقه زیرا که گفته اند الشهورات منزه الدعوات و باز آنرا از
 زهر و هتاه و در ذوق و همت نکاه باید داشت و لغو محال طلب است که

و امر معروف و نفی منکر نیز باید نمود و بایندها کان بعدی و در آخر
 زنده گان باید نمود و چنانکه را دشمن نه داشتن بگوهر اگر قصد است
 او داشته باشد و از ضرر و ممکن باشد و می باید که چون بعضی مشغول
 کرد بر کف دست راست خود بنویس این است که
 بلی قادرین علی ان لتوی بنانه و ذلك من الکشف
 افشیه الیک فاحفظ عن الاغیار و همچنین از جمله شرایط
 و لوازم است عامل در این تجزیه است لطیفه در اعمال سعید فی الشر
 بالعکس نه اجماع طالب را اما جارت از رعایت این شرایط
 و تطبیق احوال باین علم شریف تا کار بر پنج مراد دیگر گردد تمام شد
 شرایط مقدمات این نسخه شریفه اکنون بر سر اعمال یوم و مخرج اعمال هر
 از این انواع البسط عبارت شده و بیان دانه در عمل خواهیم آورد
 ان شاء الله تعالی فصل در بیان اعمال بسط طبیعی و غیره و طریقی
 استخراج اسماء ملائکه و اعوان و قسم و غریب و اسماء الله و شرط
 دعوت و قنوت و طریقی تعریف برهنی که مراد بر آید بر سنابر
 صافیه ادکیا و ایضا واضح و لایح باشد که طریقی عمل بسط عددی و غیره در

این جغرافیای بسیار واقع شده است. انفرادی علی السلام و جواهر
 انواع انطون و جغرافیه که بحضرت امام مطلق جعفر بن محمد الصادق
 علیهما و علی ابائهما و اولادها السلام جمع فرموده اند و مذکور است باجماع
 اعمال که در صحایف عارفین واقع است از بطن غرض و معلوم بر مکتب
 و تمام در بیان اعمال این دو بطن مذکور است و بر عوام و خواص اشتهار
 تمام دارد و بنا بر این در اعمال آن دو بطن را اینچنان طرح نمودیم
 آن نخست فلیطلب الطالب فی الکتاب المذکور بنحوی در آرگشت و انقصود
 جدا مانیدیم غرض ما بیان عمل بطن غریزی و طبیعی است نه انا انشیع
 فی المقصود یعون الملک المجهود اگر چه هر یک از این بطنها مذکور
 بجمع حاجات عاجله کان او اجله بنایت نیکوست و موصی مقصود
 و مطلوب است اما هر یک از این انواع البطن را بحسب معلوم و صفت
 و کیفیت اوضاع و اطوار بجهت امری خاص مورد داشته اند چنانچه بیان
 خواهد شد ان شاء الله تعالی بدان ایدک الله تعالی یا ایها الطالب
 الطاهر الراسخ که چون خواهر عمل کنی بطن غریزی را باید که اول
 مدعایه یعنی که چیت از از نام کن چون زمام کردی بکبر و غریزه

هر يك از حروف زمام را و چون حروف غریزیه گرفتند جدا گانه بنه
 که نام طایفه این عمل از آن حروف حاصل می آید بدان نوع که اگر حروف
 زمام در وجهت چهار ترکیب کن و اگر در وجهت پنج پنج ترکیب کن
 چون ترکیب کردی ایلی که کلمه اوست مخصوص هدیک بدان کلمات
 مرکبه احق کن که نام طایفه این عمل است و چون خواهر که احوال این
 طایفه معلوم کن و اسماء ایشان استخراج بکن حروف طایفه را با کلمه ایلی
 و یک ترکیب کن صد و موخر تا وسط اول خود اسماء طایفه است سطر
 دوم را بگیر بنوعی که در طایفه عمل کرد اینها نیز همان کن یعنی در مفرد است
 پنج پنج ترکیب کن و در غرض وجهت چهار و کلمه هوشی لاحق کن بدیشان
 تا اسماء احوال بیرون آید اگر چه اسماء احوال را با کلمه هوشی معروف
 میتوان ساخت اما اگر احق کلمه هوشی با اسماء احوال نایم بهتر باشد
 والله اعلم چون اسماء طایفه و احوال و عمل بیرون آوردی اکنون استخراج
 اسماء الله تعالی و قسم غریب و طسم غریب کن بدان نوع که اصل زمام
 بگیر با حروف مغز و خالص کن چنانکه غیر مکرر بگیر و مکرر اطرع کنی چون
 اینچنین کو مکرر کن اگر زمام را آما زمام حاصل آید چون زمام بیرون آید

با اصل مقابله کن تا اگر غلطی در ترکیب واقع شده باشد بر آن اطلاق
 یابد و آنرا اصلاح آری چون ترکیب تمام کردی بگو عروف که بر قلب و
 ادوار آن ترکیب است و ترکیب کن که اسم اعظم این دعوت و قسم است
 بر ملائکه و احوال و معنای این عمل پس تمامی سطور ترکیب را بیک و ترکیب کن
 و چنانچه گذشت در مزوجات چهار چهار و در مفردات پنج پنج چون
 ترکیب کرد در تحقیق که طسم این عمل را استخراج کور پس برین سطور
 در حد حفظ کن که کدام طبع بر و غالب است هر طبع که غالب بود ادوار بدان
 طبع باید رسانید مثلا اگر آتش غالب باشد بر چهر بر باید نوشت
 و در آتش کرد و اگر آب غالب بود بر چهر بر باید نوشت و در هوا
 او بخت و اگر آب غالب بود بر چهر بر باید نوشت و در خاک
 دفن نهادن باید که این چهار اوقتی بجا آورد و بمعرفت رساند که
 موافق طبع مطلوب باشد کما هر که کلمات هر که از سطور ترکیب مذکور
 را بعد دستور ترکیب خواند باشد و همچنین خطاب طبع که وارواح
 و احوال اعمال را نیز بعد دستور ترکیب خواندن باشد و در حقیقت خواندن
 بخورات که متعلق به بهره و شتر و کواکب سعیده باشد باید نوشت اما نوشتن

کردن

کردن بجهت عمل نیست که در سطر ترکیب نظر کند اگر اسم که مطابق اسم
 مطلوب باشد مصوب یا مقلوب یا یافت شود باید که بدو آن مشغول
 گردد و بخواند مراد حاصل شود و اگر چنانچه اسم از اسمای الطریفات نشود که
 مطابق اسم مطلوب باشد در آن بطراز مواد حروف آن ببط اسم
 که مطابق اسم مطلوب باشد تمصیل نماید و بعد اصل آن زمام آن اسم
 را تلاوت نماید و خطاب کند بجهت عمل بجهت حصول مطلوب چنانچه
 نوع عمل کند البته مقصود بر آید انشاء الله تعالی مثال ذلك يا الله
 يا ايتها الطالب ايدك الله روح منة که چون خواهر که جلب القلوب
 کنی یعنی تسخیر دلها باید که جلب القلوب را زمام سازد بدین نوع ج
 لب ال قال وب و چون این زمام را بط غیزی کنیم چنین شود
 د ک ا ب ک د ک ه ا چون این حروف غیر سطر طاق است
 پنج پنج ترکیب کرده کلمه ایل لاحق او کردیم چنین شد د ک ا ب ک ایل د ک ا
 این نام ملائکه جلب القلوب و چون حروف نام ملائکه را با کلمه ایل
 و آن نیست د ک ا ب ک د ک ه ا یکبار دیگر که تکریر صدر
 و تفرغ کنی چنین شود ا د ه ک ک ا ب ک چون این حروف طاق

پنج ترکیب کن و کلمه هوش بدش لاسی کن چنان شود ادا هکند
 هوش اربک هوش این نامها اعوان ملائکه جلب القلوب جدا گانه
 مکنه باید داشت انزوت بر پر استخراج طلسم عمل و غریب روم
 و معجز آن نیست ج ل ب ال ق ل و ب و چون جلب القلوب را
 با حروف مغزیه جمع کنیم چنین شود ج ل ب ال ق ل و ب
 د ک ا ب گ ر ک ه ا و چون این حروف را تکمیل کنیم چنین
 شود ج ل ب ق و د ک ه ا و چون این حروف تکمیل کنیم تا
 زمام حاصل شود این صورت کیر د ج ال ب ق و د ک ه ا و ر
 ج ه ا ک ل د ب و ق چون اهل زمام زحمت چهار چهار ترکیب
 باید ق روح ب ه د ال ک ک ر د برین نوع که جلیا نو د ک ر ه
 ه ل ک ن ق ل و د و ج ه ب ک ه ا و ق ق ه ج ا ر د ل
 ب ک ک فیه ل و د ج ر ا ب ک ه ق ج ل و د و ا ا ر ق ج ه
 و ل ل ا و ک م ر د ق ج ا ب و ک ر ه د ق ل ج ا ب
 کلمات که از کتیر حاصل شد طلسم عمل گویند و چون سطر کتیر شد
 این کلمات را شش بار باید خواندن و بخور سوختن و چون درین

طبع حروف آباء اکثر است پس این کلمات بر شک سفید مکرر
 نقش باید کرد و در آب باید انداخت بجهت جلب القلوب عموم
 خلایق نافع بود اما استخراج قسم بر طایفه وارواح و اعوان ازین تکبیر
 تصویر است **الح** و **طی** و چون ترکیب این حروف چهار
 کنی چنین شود هیچ ار لود اگر جلب خاص خواهد آن شک را در آب اندازد
 و آن آب را بخورد هر کسی که در تکبیر استخوان شود اما این قتر شود که در
 اسم مطابق عمل مذکور بوده باشد بجهت بجهت خطاب طایفه وارواح و اعوان
 باید که بعد دستور تکبیر کرده باشد و باید که در دعوت اسم که مطابق
 مطلوب است بماند و در خود زرد و دایم بخواند که **اَللّی**
اَنْتَ و باقی همه متفرع بر اوست و باید که ابتداء خواندن روز شنبه
 کند و هر روز بعد از اسم و عدد مطلوب و عدد دوم و عدد و صاحب یوم و
 عدد در شش خواند تا آخر سیم بدین نوع مداومت باید نمود و بجهت
 شرط دعوت و فراوت با نوع است چنانکه در کتاب اعزّه این فن نیز
 وقت بهر نوع که مناسب طالب بعد باید که بدان منبع مداومت نماید
 تا مراد حاصل گردد **اِنَّه** **اَللّی** اما خطاب بر حمله و فعله وارواح و طایفه

بجمته حصول امر مذکور بدین نوع باید کرد و ابتدا با اسم الله تعالی و قُلْ
 غُفِرَ لَكُمْ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ الْإِرْواحُ الْعَالِيَاتُ الطَّاهِرَاتُ
 الزَّكَايَاتُ يَا طَلِيلُكَ رَبِّ الْغَزَّةِ يَا اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ الْمَقْلَبُ الْقُلُوبِ مِثْرَ الْمَطْلُوبِ وَغُفِرَ لَكُمْ عَلَيْكُمْ يَا دُكْتُ
 بَكَايِيلُ يَا دُكْهَايِيلُ يَا عَدَدِ بِسْمِ اللَّهِ الْمَذْكُورِ الْمَذْبُورِ فِي
 الْأَرْوَاحِ الْمَطُورِ وَغُفِرَ لَكُمْ عَلَيْكُمْ يَا قَسَمُ لَكُمْ بِحَقِّ مُحْكَمِ مَقَامِ
 وَذِكْرِكُمْ وَتَسْبِيحِكُمْ وَتَهْلِيلِكُمْ وَمَا سَبَّحَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ
 تَمُرُوا إِلَى الْأَعْوَانِ وَتَأْمُرَهُمُ بِالطَّاعَةِ وَانْجَاحِ حَاجَتِي هَاجَا
 اذْهَكَ هَوْشِ اِرْبَكْ هَوْشِ يَا دُكْهَايِيلُ يَا دُكْهَايِيلُ
 عَلَيْكُمْ يَا اللَّهُ الْمَقْلَبُ الْقُلُوبِ وَبِحَقِّ هَذَا الْكَلَامِ جَلِجْ اِرْبُو
 أَنْ تَأْمُرُوا بِالْأَذْهَكِ هَوْشِ اِرْبَكْ هَوْشِ بِتَسْبِيحِ الْقُلُوبِ
 الْخَلَائِقِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْعُلَمَاءِ
 وَالْوُلَدَانِ وَالْأَنْسِ وَالْجَانِ بِلْ جَلْبِ قُلُوبِ جَمِيعِ الْأَوَّلِينَ
 فِي جَمِيعِ الْأَمَاكِنِ وَالْأَزْمَانِ وَبِحَقِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَهْلَ
 هَاجَا الْعَمَلِ مِنَ الْأَرْوَاحِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْأَعْوَانِ وَالْأَنْصَارِ

واجتاني وادركني في جميع الاحوال والازمان اجب
 يا دكبايئل يا ركبايئل سميعا مطيعا بحق جبايئل قبايئل جيبوني
 يا ايها الارواح العاليات وباملاك رب العزة يا ايها الاعوان
 اجيبوني واعينوني بتسخير قلوب الخلايق اجمعين وبحق الاسماء
 الاعظم جليج ار. لو وبحق هذه الطلسم وهذه الكلمات جليا
 قودك رب هول كبداف قهوج اردل بك كقبه لودج
 را الكرق جبد ول لاوك هردق نج اجيبوني يا الله
 المقلب القلوب الرحمن الرحيم يا معشر الاعوان اذلك هو
 اربك هو ش ان لم تجيبوني بحصول مرادى فسلط الله تعالى
 عليكم وكبايئل ركبايئل بايديهم شواط من نار ونحاس فلا تنصرون
 يضربون وجوهكم وادباركم ويسرعونكم الى الهلاك وان اتم
 لي فشرم الله تعالى يوم القيمة ان لا تحافوا ولا تحزنوا
 وابسرا بانجته بارك الله عليكم بحو هذا الكلام من اجبوني
 بحصول المراد العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل العجل
 الطاعة الطاعة الطاعة الوجا الوجا الوجا اجيبوا ادع الله

۱۳ اجیبوا بوم یا ذی من مکان قریب یومر لیموت
 الصیحة بالحق ذلك يوم الخروج واجیبونی یا ایها الارواح
 الطاهرات بحصول مرادی والجناح حلیته اعینونی یا ملائکة
 رب الغرة باستجابة دعائی وتبیع مرادی برحمته الله
 رب العالمین و هر چند که بالفه پیشتر در خطاب ارواح و ملائک
 نماید سودمند تر بود و اقرب بحصول اجابت و الله اعلم تمام شد طریق
 عمل بسط غریزی و طبعی اکنون بر مراد عمل دیگر دایم و بیان احوال کنیم
 سبما عمل بسط ترفع و طریق تصرفش بر بحر که موصی مطلب بود
 بتوفیق الله الذی خلق السموات والارض و هو ارحم الراحمین
 فصل در عمل بسط ترفع و طریق استخراج ملائک و ارواح و طلسم
 و غریب و سایر متعلقاتش بر آن و تفکیک سببها ایضا الطالب
 که چون خواهر که ترفع کمر و از درجه سفلی بدرجه علوی رسد عاجله کان او
 آجله باید که عمل بسط ترفع کمر و طریق است که مدد از نام ساریب
 و آن زمام را بسط ترفع نماید و حروفی که از بسط ترفع آن زمام حاصل
 آید ترکیب کرده کلمه ایل لایق ایشان کمر که ملائک علیه مذکورند

و چون خواهر که احوال ملایکه بدون اسرار حروف ملایکه را با کلمه
 ایل و برین که هر حرف از آن حروف را چه حرف مرتبه و مقولیت بحسب
 طبیعت بعضی حروف غریزه ملایکه را بیکدیگر و برین مذکور ترکیب کرده کلمه
 هوشی لایق ایشان کن که نام احوال عمل بدون اید اما استخراج قسم
 بر ادواج و احوال و اطلاق چنانست که اصل نام را باید گرفت و
 خالص حروف او تادر ابرداشته ترکیب باید کرد که قسم است
 بر حله و عمل و فعل که او مراد از حروف ارتداد اول و چهارم و هفتم و دهم است
 در هر سطر اینچنین باید گرفت و ترکیب باید کرد تا قسم بدون اید
 و این نوع قسم از جمله ادرت و قوت تمام دارد اما استخراج طبع
 چنانست که در عمل بسط غریز که نشانی کنست شده فاج
 الی العمل المذکور و باینکه سولت درک مستند بر اسم محمد و بی عمل
 شال باوریم تا کمال وضوح داشته باشد و الله یهدی من یشاء
 الی سبیل الرشاد الله ذو الفضل العظیم شال که از محمد و الغرة
 و الرقة الی تمام است و چون این زمان منقطع کنیم چنین شود م
 م د ذ و ال رفع و ال غرة و چون این حروف را ببط

این حروف را پنج ترکیب کردیم بجهت فردیت او چنان شد لغت
 بن و اگر خواهیم هر هفت حرف را ترکیب کنیم برین مثال مذلقین هم صحیح است
 اما طریقی اول صوب و اتم است والله اعلم بالصواب اما استخراج
 طلبیم عمل هم از حروف خالصات محمد ذوالرفع و الغرة با حروف لبط
 ترفع باید کرد بنوعی که در عمل لبط غریز کندشت یعنی تکیه بر باید کرد آن حرف
 را تا ز نام باز آید و حروف اثر ترکیب کرد و طلبیم سخت و تکیه
 خواند و بطبیعی که مایل بود رسانند و در غایت آن کلمات را مندرج
 ساخت اما بقیه احوال و تعلقات این چنانست که در عمل لبط غریز
 س بقا کندشت اما طریقی تعریف و خطاب بر ارواح و املاک
 و احوال برین پنج باید کرد تا مراد حاصل آید ابتدا بسم الله
 الرحمن الرحیم ثم قل غنمت علیکم یا ایها الارواح
 العالیات الطاهرات الزکیات لحق الحق الهنا و الهکم
 و لحق اسماء الله العظام و اقمتم علیکم یا ملائکه رب
 الغرة تغفائل سیئئائل دنایئل لحق الله الذی
 لا اله الا هو الرفیع الغریز الذی رفع السموات بغیر عمد

ترونها ان تحبوني وتعينوني لمصولة مرادى ومطلوب
 من الرفعة والغرة والاقبال بامر الله الملك المتعال
 يا تغنازل يا سيئنازل يا ذنازل اجيبوني سميعا مطيعا
 نامرا ناصرا معينا واقمت عليكم بحق الله وبحق اسماء الله
 العظام الكرام ان تروا اجماع خيكم واتباعكم واشتباكم
 الى ما هو الاعوان شظفوش عطفه هوش ضموش
 وسخروهم لاجلى بحيث يكون معينا وناصرا فى جميع ما اريد
 من الترفع والتعزى لحسب العاجلة والاجلة يا ايها الارواح
 العليات ويا ملائكة رب الغرة يا ايها الاعوان جليلي
 واعينوني بحيث ارتفع ارتفاع الغرة والعلى عاجلة واجلة
 وكوذا اجتاشى وانصارى واعوانى فى جميع احوالى وايا
 يا ايها الارواح العليات ويا ملائكة هذه العلى يا ايها
 الاعوان اجيبوني واعينوني سميعا مطيعا لحق غرايل
 رفعايل وبحق هذه الظلمات والكلمات الطيبات
 الى آخره كما سبق يا ايها الحالىين والباعثين على حصول

مرادى والنجاح حاجتى وارفعائى بحسب العزة والعلا و
 قضاء حاجتى فى الدين والدنيا اجيبوا دأى الله اجيبوا
 عبد الله اجيبونى بامر الله اعينونى بحصول مرادى من
 الترفع والاغزاز عاجلة واجلة يا ايها الاعوان مستظرو
 عطفه هوش ضموش اجيبونى واطيعونى واجلبوا قلوب
 الخلائق اجمعين بقضاء حاجتى وكفايت ممتانى من الترفع
 والتعزز وحصول القبول والعلى من الآخرة والاولى اعينونى
 اجمعين بحصول مرادى فى الدين والدنيا برحمة الله رب
 العالمين يا ايها الاعوان ان لم تجيبوا الى فسط الله
 عليكم هذا الملائكة تغفاسل سيشاغل ذناسل بايهم
 شواطل من نار ونحاس فلا تنصرون يضربون وجوهكم
 وادباركم ويسرعونكم الى النار وان جئتم لى فيشركم الله
 تعالى يوم القيمة الآلة لا تحزنوا والبشروا بالجنة
 بارك الله عليكم اجيبونى واعينونى واسرعوا الى قضاء
 حاجتى وكفايت ممتانى اجيبونى التامة التامة

الطاعة الطاعة الطاعة العمل العمل العمل الواج الواج الواج
 اجبونی اجمعین بحمد الله رب العالمین فصل در
 اعمال دیگر از ربط تجیع و تضارب و تواهی و تقوی و تضاعف و غیر
 این پنج مذکور باید دانست که تجیع و تضارب را بجهت محبت و الفت
 و اتحاد بین ایشان بغایت معبر داشته اند و طریقی عمل چنانست که
 در ربط طبیعی و غیر زری و ترفع مذکور مذکور شد اما ربط آخر را بجهت
 اتحاد احوال و محبوب بودن در دل خلعان و اخذ فواید و احسان
 بغایت آورده و مجربست و مختلف ندارد و خود صورت حال این
 ربط است هت بر صدق اعمال او چنانکه گفته اند کواه عاشق صادق
 در آستین باشد و طریقی تقصیرش چنانست که در ربط غیر زری گذشت
 اما ربط تقوی را بجهت قوه حال و حصول امان و بیرون آمدن از ضعف
 و رونی طالع و رسیدن بقوه قانع و از دیاد جاه و حشمت و اقبال
 و اغراض اعتماد تمام کرده اند و معمول ایتمه این فن است و مصرف
 عملش چنانست که در ربط ترفع گذشت اما ربط تضاعف بجهت
 از دیاد علم و حکمت و شکوه و شوکت و غلبه کردن بر اعدا و بیافتن قوه

و استیلا صدق تمام و روح مالا کلام دارد و طریقی تکلیفش چنانست
 که در اعمال سابق گذشت اما بطنیک نیز کمره استخراجات احوال
 آیه است چنانچه بعد ازین در استنباط احوال ذکر این معانی
 که داشت از تعلل بر خالان امرار الهی و کاشغان و نور نشان
 مخفی نماند هر یک ازین انواع البسط مذکوره را می تواند بود
 که میزان سفر آدم علیه السلام عمل کنیم بغیر یک مطالب و مطلوب و طالع
 و صاحب طالع و طبع و قمر و کلال قمر و روز و صاحب روز و سیاق
 که بر عمل سفر است یکی از انواع البسط مذکوره بطنیک کنیم و معنی که در نوشت
 پیش بریم زیرا که سفر چنانکه در بطنیک در پیش می رود میزان سیصد و
 شش نوع از انواع البسط معروفست و عمل کرده اند این بود معنی
 کلام متعلق این نوع گفته اند سفر آدم علیه السلام میزان اعمال کثرت
 و الله اعلم و حکم در عمل بطنیک تاج و این عمل بغایت
 قوی و معتبرست و طریقی نیست که به غیر بطنیک صحت و آن در
 که ام اسم از اسماء الهی یافت می شود چنانکه اگر علم خواهد علم کرد و اگر
 مال خواهد غنیزد و علی بن ابی طالب را بطنیک و بطنیک و بطنیک

مطلوب کن اگر در مزاج واحد نماز چپ کمتر آید از دیگر اقل را مگر
باید کرد تا آنکه یک و شود و چون مزاج کردی تیسر کن و آن سطر را
بعد و لفظ مدعا با عدد صغیر مطلوب چون چنین کردی بیکر سطر آخر را
و ترکیب کن و کلمه ایل بموقی ایشان ساز طایفه عمل اند و چون خواهر
که خلیفه بیرون آر و این خلیفه سید اعوانست بیکر حروف اول از
سطر مزاج و آخر او را اول سطر آخر او را آخر او را ترکیب کن و کلمه
طیش را با ولد حق کن که اسم خلیفه اعوانست اما اسماء اعوان از
صدر و از مؤخرت بیکر با طاق کلمه هوش اما استخراج قسم از حروف او باد
زمان است و این در عمل بطریق مذکور شد لکن اینجا زیاده است و آن
بطر نمودن حروف او تا دست به بطر حرف و ترکیب نمودن آن حروف
و استخراج طلم از کلمات مرکبه از سطر مزاج و تکیست و در مزاج است
چار چهار و در نمودن است پنج پنج و این ضابطه در بر مزاج مرکبه عربیست
مثالی ذلک محمد که طالب بود از ششم و مطلوب علم بودیم و ششم و مزاج
کردیم چنین شد علم ل ح ی م م دو چون این سطر ا بعد و ظ علم
بغیر بعد و هوش تکیست کردیم این صورت یافت علم ل ح ی م م د

۲۷
 م م م ل ی ح ح د ی ل م م م چون سطر ثلث را ترکیب
 کردیم کلمه ایل الحاق نمودیم اسما و این دو ملک بیرون آمد حدیثی
 علمائیل و چون اول مزاج و آخر او را اول سطر ثلث و آخر او را
 برداشتیم اسم خلیفه بیرون آمد برین نوع عدد محیطش و چون سطر و نوزده
 برداشتیم از سطر مذکور اسما و این بیرون آمد بر وجه هموش
 و هموش اما چون حروف او تا دبر کریم و از زمان و بیسط خفا کرده
 حروف او را ترکیب کردیم و قسم پیدا شد برین حقیر علم مدد
 علم بیج حدیث علم اما طریقی تشریف و خطاب بر جمله و فعله آن چنانست
 که در اعمال سابقه مذکور شد و باید که بدعوت اسم علم مشغول گردد
 و ابتدا از یکشنبه کرده و شنبه تمام سازد و هر روز بعد از ضرب محض
 در علم و ضرب حاصل در عدد صاحب یوم بخواند و در هر سه روز بار
 غریب بخواند و بخور لطیف بسوزد و خطاب کند بر پنج بار
 بر سیم کلین این غل و هر روز بسم علی را برنگ که از جنوب صاحب
 از روزت باید نوشت و بطبع که دروغ غاب باشد و چون
 چنان شد داومت نماید که در یک هفته مراد بر آید و کشف غایب

و سرای علوم الهی روی نماید و اگر در یک مفسر مراد بر نیاید تا مفسر برنج
 مذکور مدادش نماید البتة البتة مراد بر آید و صاحب کشف و عین الیقین گردد
 و قس عاید اسم العیلم و سایر الاسماء و الله اعلم تمام شد طریقی اعمال
 اکنون بر خاتمه روم و بیان استنباط احوال نایم بعون الله الملك المتعال
 جواد کریم امتا خاتمه در بیان استخراجات احوال آیتة شکفت
 روم زمیسه و این بر انواع است و معظم ترین دقایق این فتنه بر موصی
 استخراج نموده اند و بلفاظ دقیق اشارت فرموده اند و ما اینجا نیز
 اخلص انما لهما باشد و اعتقاد در اش به ذکر خواهم کرد بر وجهی که کمال وضوح
 و غایته متوجع داشته باشد و بآله العظمه و التوفیق نوع اول است
 اصول خمسة که عبارت از اسم و لقب و کنیت و طالع و صاحب طالع
 استخراج احوال نمایند و طریقی است که مهمل خمسة را تکیه کنند بتکسر
 صدر و مؤخر چند آنکه زمام اصل حاصل شود پس صد و ران تکیه بر دو نام
 کند و تکیه نماید تا آخر باب آنکه مؤخرات آن تکیه بر دو سیر دهد
 تا آخر باب همین صدر و مؤخرات را جده اجد اگر تکیه کند تا آخر
 باب و بجهت است که مذکور است بر این مثل بیاوریم و طریقی صد و مؤخرات

گرفتن پان کیم نال در اسم محمد ز نام اصل م ۲ نم دو چون بطرف
 مذکور صدور و مؤخرات گرفتن نامل باید کرد در سطر کثیر از صدور و مؤخرات
 که به جز حاصل میشود در کلمات هر که از ان تکثیر از ان احوال صاحب
 اصول خمس حکایت کند از گذشته و آینده مصوب و مقبوض چون این مقتضات
 معلوم کرد در اکنون بدانکه ائمه این فرزند را در تشخیص احکام از گذشته
 و آینده و صدور و مؤخرات و مصوب و مقبوض و ظواهر و موهومات
 زیادت و توجه آن برین نجات و بعضی از ائمه جعفر را اند که هر کلمه
 از صدور حاصل شود متعلق باحوال گذشته طابست و هر چه از مؤخرات
 حاصل می آید از احوال زمان آینده بیان میکند ای این سخنست که جعفر
 بقدر ممکن است رحم الله قایده و کاشف و بعضی دیگر برانند که مجموع کلمات
 که مصوب حاصل می آید از صدور و مؤخرات متعلق بر زمان آینده بیان
 و هم مجموع کلمات مستحص از صدور و مؤخرات بر پنج مقبوض متعلق بر زمان
 گذشته بیان است و این قول نیز خلاصه از صواب نیست زیرا که بر عاقل
 و صوفی تمام دارد که هر کلمه که مصوب است اشاره بآینده میکند و هر کلمه
 اشاره بگذشته می نماید فی الجمله هر کلمه که از ان بطل و کسر حاصل مراد

البته احوال گذشته و آینده سوال میکنند مصوباً با کان او مقبول
 نوع دیگر است که اسم سایل را ببطور حرفه کنند و باز آن حروف که
 از بطن حرفه حاصل آمد ببطور حرفی کنند تا هفت مرتبه و آهست بخوانند
 کنند چون اسم را هفت مرتبه ببطور کند پس حروف خالص را
 از آنجا بردارند و تکیه نمایند تا خروج باب اول آنکه در سطر تکیه
 نظر کنند که چه کلمه حاصل می آید البته احوال و اطوار طایب حکایت کند
 و بعضی دیگر همان هفت مرتبه را بدون تخلص و تکیه طایفه نمایند و شب
 جواب کنند اما اگر هر دور یکجا آید و در هر دو موضع تامل نمایند
 اتم و انفع خواهد بود نوع دیگر استنباط از بطن عدد هفت چنانکه اسم
 سایل را هفت مرتبه ببطور عددی نمایند بطریقی که بربط ظاهر میان
 کردیم اتصال کلمات احوال نمایند نوع دیگر در استنباط کفایت
 احوال است که احوال چهار از آن معلوم گردد و طریقی چنانست که از
 چهار لفظ پرسند هر چه بگوید آن کلمه را با اسم او و طالع وقت ببطور
 نمایند و از آنجا حروف تفصیل کنند و پرسند که در آن حروف چه
 طبع غالبست هر طبع که غالب باشد چهار از آن مرض حاصل شده است

و این از جمله غرایب است اعتبار تمام دارد البته حادثی بر مریض
 و ششگی که دارند در شخص مرض داشته اند زیرا که تبیین مرض بنحیت
 مشکلات و در آن اختلاف بسیار کرده اند و این نوع استخراج از جمله
 زواید است چنانکه مبتنی بر حکمت عظیم است و چون ماده بر مرض معلوم گردد
 عین آن شود چنانکه گفته اند انما العلاج فی مادة المرض الا
 باضدادها نوع دیگر از اشکات احوال آینده است که
 حین منقوع علاج که مشهور بکلاج الاسرار است عید الزخیر در کتاب
 الاسرار ذکر نموده بنحیت معتبره و طریقی خفایت که کوال را
 باطلع وقت و او تا دطالع جمع نمایند و مجموع را بطلع مکر کنند و در وقت
 او که در آن مستحضر است جمع کنند خالص مکر که که جواب باشد و تواند
 بود نسبت به سوال بیرون آید اما اصل است که جواب مطابق سوال
 باشد یعنی عباراتی یا فارسی و فارسی یا عربی بیرون آید غیر
 آنچه که فهم می تواند بود اما اصل حاصل طابق است و آنرا علم نوع دیگر
 است که اسم طالع را باطلع فرج کنند و آن سطر را باطلع وقت
 و نسبت طالع نیز فرج و پسند و آن مجموع را بگیرند تا زمام باز آید پس

مگر نظر کنند که جواب مطابق شد یا نه پس در آید بعضی دیگر بر آنند
 که سطر مزاج طلب و مطلوب را با یوم و صاحب او مزاج کنند و از
 تفسیر آن استنباط جواب کنند و بعضی دیگر طلب را با مطلوب مزاج
 کنند و از آن اسم صاحب سطر که در دستنباط اند مزاج کنند و آن
 سطر بگیر کنند و از آنجا استنباط جواب کنند نوع را با دیگر سطر
 طریقی استخراج و در آن حالات بر طریقی که در دوازده برج عمل
 کرده اند نوع دیگر از طریقی استنباط است که اسم طلب را بسید
 و شصت و شش طور ربط کنند و هر ربط آن اسم را با حروف آن
 ربط خالص نموده بگیر نمایند چون سید و شصت و شش صغیر حاصل شود
 جمع احوال سالی از گذشته و آینده خیر و شر نفع و ضرر دینی و دنیوی و مباد
 و منتهای معدوم شود و کاتیرین و جوده استخراج است مثلاً بسید
 و شصت و شش نوع استخراج است هر کسی که این نوع استخراج را بداند
 و مقدمات مذکوره را اینک ضبط کرد و تحقیق که کاملی شد و وقف یافت
 بر احوال خویش که الله تعالی بجز انوار لطیف العلوم و هویدا الیک
 یکنون فی السموات و الارضین مخدوم و دانستن این انواع بسید و

و شش کلمه نخست آنچه از اصطلاح و غرضه در کلمات
 مذکور شد و بعد از آن در حوضه مذکوره بود و عارف را اینقدر
 استبصار درین فرجه نیست قیاساً بلکه با ریاضت و مجاهده و
 مشق در اوزان العرفه و الاولی جهرا القول من انبیا و اولیاء
 القین و اهل الیقین و الاجتهاد و فیما تفرع من العدم الیه و الاستعانة
 من عالم الامر و فیض الله الیهین اردت ان یوس الایهام
 و ذلك في هذا الكلام فمن استكنفها و استرشفها فغیر من السعیم
 و الحمد لله رب العالمین ثم الرب له الشیخ یحیی بن حسن زرقانی
 و انتم بالحق علی بن عبد محمد و آله جمیعاً من یحیی بن عبد الله
 فی یوم الثنا عشر من شهر رجب ۱۰۴۱

قواعد
در علم اوفاق و حروف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِإِذْنِكَ اللَّهُ تَعَالَى كَمَا عَلَّمَ
حُرُوفَ أَنْبَاءِ اللَّهِ تَعَالَى بِإِذْنِهِمْ وَرُكُوبِ دَرَسَاتِهِ كَمَا دَرَسَ
فِي مَوْثِقَتِهِ أَنْدَ مَشْكُونِ أَذْوَ كِتَابَاتِ وَحَبِزِ اشْتِبَابِ
أَشَارَاتِ وَعِبَارَاتِ كَفَتْ أَنْدَ إِيْنِ دَرِ نَفْسِ رَاجِحَانِكِ
كَسْ دَانِدِ نَفْسَتِهِ أَنْدَ دِرْوَانِدِ مَشْتَبِهِ أَنْدَ كَسْ إِيْنِ قُدْرَتِهِ
مَشَقِّ عَزَّتِ رَاقِطَرْنَا مُحَرَّمِ بِهِ جَنِيدِ دَارِ زَمَانِ اسْدَ اللَّهُ الْقَابِ
نَا إِيْمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَ ائِمَّةِ مَعْصُومِينَ نَفْسِ نَفْسِ مَشَقِّ
شُدِ دَقْلَمِ دَرِ مِيَانِ بَنُودِ دِجُونِ اَزَايْشَانِ بِشَايِخِ
وَالِيَاءِ سَيِّدِ دَارِ جَمِيعِ أَنْدَ طَالِبِ مَسْنَدِ اِجْمَعِي
كَمْ شُدِ بُوْدِ دَرِ هَرِ قِسْمِ أَنْدَ كَيْ مِي يَافِشْتِ اِيْنِ

الْأَوَّلُ

اسرار در کتب بطریق ضرورت ثبت افتاد که بکلی مدروس
 نشود و منسی نگردد و در جلیاب رموز و اشارات مستور
 میباشد و صیت کرده اند که کسی که بعد از ایشان باشد
 پرستش مخالفت روان دارد و در تصریح ننوشتند مگر که مستحق
 یابند که گفتنی بگویند و بشوید اما نه هر چه گفتنی باشد نوشتنی
 را شاید القصه نزدی در خاطر از وصایای اکابر بود
 خاصه بحکم ضرورت آنرا در یابند که العلم صید الکتاب
 قید الحاکم که در محل قبول خواهد آمد اما قول شاهزاده
 فضلا و جابر عفا الله اگر بر سهوی اطلاع افتد اصلاح
 فرمایند که این سطور نیکام سفر در اشای امراض مسطور
 شده و پردای آن نبوده که از خاطر بر خاطر رجوع رود
 امید که اتمام بخیر انجامد انشاء الله تعالی فصل
 در بیان دفع اعدا و بیان اسعدک الله فی الدارين
 که اصحاب علم از شایستگی بحسب اعمال اوضاع الواع

اعداد بر سه قسم نهاده اند فرد الفرد الزوج الزوج الفرد
 الفرد عدد را گویند که نصف او در ربع صحیح بود زوج
 الفرد عددی را گویند که نصف او صحیح نبود یکی اعداد را
 گویند که واقع بود در خانه های ضلع وسط و قطر هر مربعی
 که در اعداد وضع کرده باشد زیادت یکی یکی یا دو
 در دو یا ۳ و ۴ یا ۵ در ۶ یا ۷ یا ۸ در ۹ در پنج بحسب
 ارادت و پنج عددی مکرر نشود و جمیع سطور را ضلاع
 اقطار بطول و عرض بعد موافق یکدیگر باشد بی زیادت
 و نقصان از موافق نام گویند و اگر بنوعی وضع کنند که
 هر دو روی که از آن مربع بنده از آن مربع دیگر که داخل
 باشد اعداد را ضلاع سطور و اقطار او بچنان موافق باشند
 از او در محلی خوانند و سطوح نیز گویند بحسب هر صفتی
 که بر وفق زیادت گشته از آن مناسب آن صفت نام
 مند مثل دو البه ان و قطر حیب و مانند آن قایده

بسم الله

به آنکه در کتاب تذکرت الاعداد الوفق آورده است که
 دقویان مربعی که بعدد مملوک خوانند بعد از تمامی عمل انرا
 لوح گویند بیوت را که از زاویه مارا و نیم دیگر که مقابل او باشد
 مسوی بیکدیگر قطر خوانند و خانهائی که از وسط ضلع گویند
 بامیان ضلع دیگر که سایب بیکدیگر باشند آنرا صلیب خوانند
 در خانه اول مربع را که بر طرف راست سه قطر اول گویند
 و زاویه آخرین از طرف جب پای او همچین خانه البرعیا
 راس قطر بری گویند و زاویه این سفلی را از جل و سر جب
 بری نامند چون جب عبارت کنند مراد از آن سر جب باشد
 نه تمامی جب فایده اعدادی را مربع ثبت خواهد بود و قسم کنند
 اول از آنرا تا وسط اعداد که در آن مربع خواهد بود آنرا اعداد
 صغار گویند قسم دوم که از وسط نهایت مربع باشد آنرا اعداد
 کبار خوانند و عدد مبداء و منتهی را و این خوانند و اعدادی
 که در مقابل بیکدیگر افتند و بعد مساوی باشد آنرا فراش گویند

و این در دور حلق لازم باشد فایده اگر خواهی که عدد در وقت
مجموعی را بدانی مبداء را که عدد نخستین است با منتهی که
عدد آخرین است جمع کن و در نصف اول ضرب کن مجموع
اعداد معلوم شود مثالش اگر پرسند که از یکی تا ده چند است
یکی را در ده باید افزود و در نصف اول که نخست ضرب کردن
و گفتن که پنجاه و پنج است اگر خواهی که از یکی تا نه بدانی یکی
را بر نه افزای در نیمه نخست که چهار و نیم است ضرب کن
چهل و پنج باشد برین ترتیب اعداد مجموع مربع معلوم شود
ضرب کن آنچه هست در مثلش انگهی بکعبه و بر او اقرار
جمله در نیمه نخستین زن تا بر آید مراد و کلام تو را مثلاً سه که
در مثلش که سه است ضرب کردیم نه شد و عدد نخستین براد
افزودیم ده شد و در نصف آن ضرب کردیم پانزده شد و پس
علی هذا در بیان مربعات فردا لغز بدانکه هواک التّم فی
الوارین اول عددی که در وقت ممکن شود ۳ در ۳

است و طریقه وضع عدد آنست که ابتدا از سر حیب کُنه هر
 مربع فرد دیگر که باشد اگر حلق خواهد بود مبداء حیلاد و او را
 بیت میانکی ضلع باید کرد چنانکه در زح و در فرزند شاهی و در
 اسب و فن اول است موافق اسم حواء و موافق اسم هود
 و در او و عدد و سنهای او نه است موافق علم انلاک وضع
 آیات که برسی علیه السلام بزغون نمود و عدد وضع حل و
 عدد واسطه او پنج است بعد صلوة خمس و حواس خمس
 و کواکب منجیره از حضرت عزت الاده بعد واسطه منتهای
 این لوح قسم یاد کرده طه ما انزلنا علیک القرآن لیتقی
 که آن عبارت از جمال جهان آرای محمد مصطفاست صلی الله
 علیه و آله یعنی به طاء طهارت و های هدایت او پس لازم بود
 که این لوح مذکور را خواص شریف دانش لطیف باشد
 چنانچه در کتب خواص ذکر کرده اند و عدد انصی اولایم است
 موافق الواجد دیگر الوهاب اگر کسی این مربع را در شرف

ما، بنظر سعد ثبت کند هر آینه خواص که به تجربه حکما همین است
 بروز کاراد متظاهر گردد و اگر کسی اشبارا منکر تواند چون
 ۳ در ۳ که احضراشکال است موافق چندین اسماء معتبر است
 باید دیدن که اشکال دیگر را که با چندین هزار اسم موکله موفق
 بود چه بعد و وضع و چه بعد واسطه و منتهی و فراین و عدد
 اقصی حاجتی و خاصیتی بود اگر خواهد که صفت او را جمله مفصل
 بیان کند بفرمهای پیشمار در قسمت نتوان آوردن لیکن اینقدر
 که در فنی حاصل آید چاره نیست که بیش ازین در فن سخنان
 بسیار نالیف کرده اند، بنوعی تقریر و تحریر کرده که فکر
 هر کس بکند او نرسد و در ادراک الفاظ ایشان و اگر کسی
 فکر کند جمع اعداد فرد الفرد که بعد از ۲ است ۵ در ۵ و
 ۷ در ۷ و ۹ در ۹ تا غایت که نهایت وقف فرد الفرد
 باشد همین طریقه ۳ در ۳ وضع کند و حکما دهند
 توقف سه در سه را که مثلث بود بقایت پسندیده داشته

زیرا که نظر تثلیث تمام دوستی و تریج تمام دشمنی پس
 لوح را بکواکب نسبت کرده اند آنرا در نظر تثلیث آن کواکب
 مثلث نقش کنند خاصیت او زود ترا اثر کند و از جمله خواص
 ۳ در ۳ آنست که اگر زنی در ولادت رنج بیند شکل را
 بر سفال آب نارسیده نقش کنند و در برابر چشم دی بدارند
 پس او را در زیر قدم بریزند تا فوت بر آن کند که سفال بشکند
 در حال بار میند بعد از آن سفال شکسته را در طشت آب
 میند تا بساعت بر خیزد اگر بر کاشه ایکنه یا چینی نقش کند
 بکلاب حل کند بچوس دیر تا بخورد هم در آن روز خلاصی
 یابد اگر بتقر مسعود بنویسد و با خود دارد و از کسی استعانت
 طلبد بمقصود رسد در حصول مقصود از خود دور کند و اصل
 کلی درین باب آنست که منازل قمر نگاه دارد و در ساعت
 کتابت این نقش قمر مسعود بود نیکو حال بتظر مودت ناظر
 بسعدین و نحسین از دساقط بود و باید که از مثال در جمیع

در بانا و سعد السود یا بطن الحوت بود چون نسرین در شرف
 باشد یا تثلیث آن شکلا بر صندوق و فرا این نقش کند
 یا بر کاغذ کشند هر جا که این مربع باشد در آن موضع راه
 نباید و خاین را بحال خیانت نباشد و اگر این شکلا در
 شرف آفتاب یا در شرف قمر بنویسد و در غربزه زاد بیاورد
 از کرم دآفت سماوی و ارضی سالم باشد و ثمره بسیار دهد
 و اگر قمر در منزل جهید بود و سعد بن ناظر بنویسد هر که با خود دارد
 از رفتن راه مانده نشود و اگر همین شکل را بر در سرای خانها
 نقش کند رونق و آبادانی در آن منزل بدید اگر طالع فوس
 باشد و قمر در تاسع در آید النور و سعد بن ناظر و تخمین
 ساقط این شکلا بر کشند و در زیر آستانه زندان دفن
 کنند هر مجبوس که باشد خلاص یابد چون شمس بدرجه
 شرف باشد بنویسد و در میان کلاب نهد و آنرا بهیج
 وجه آفت نرسد و دست خاین از دگوناوه بود و از قطاع

۹۹
 الطريق در امان باشد و اگر از برای کریمه این شکل را بر کاغذ
 برگشته و نام کریمه را بر پشت کاغذ نویسد و آنجا بچند و باز
 گردد و نام این آیت بنویسد او كَظَلَمْنَا فِي بَحْرِنَا لُجُ
 يَفْثَةً مَوْجٌ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاءٌ مِنْ بَعْضِهَا
 فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ بِهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ
 اللَّهُ لَهُ نُورًا فَا لَهُ مِنْ نُورٍ نوشته در زیر سنگ
 گران بند کریمه باز آید و چون آفتاب در ۲۷ درجه حوت
 و ماه در سرطان بود سعدی ناظر بود و نحسین ساقط این
 مشکل را بر زریا نقره کشند و با خود راندند جاه و حرمت بفرمایند
 مقبول القول و مشهور الوقت کرد و اگر از دو متقال زر
 خاتمی سازند در طلوع اسد و عود الطیب و مشک و زعفران
 و صندل و لبان و زریه و جوز بویا و لادن آنچه را بگویند برابر
 و بشیر بیا میزند و فندقها بپاشند و خاتم را نقش کنند و
 بدین فندقها بخور کنند و با خود دارد تا اثرش پدید آید

هر حاجت که از ملوک و سلاطین و غیره خواهد اجابت
 شود و از شر ظالمان در آمان باشد و هرگاه که در
 استقبال باشد مادر و بال یا در هبوط باشد و ناظر بر حل
 این شکل برگشته و زنی که بار دارد آبستی شود اگر در شرف
 زحل بر سرب فکش کند با خود دارند کم جانی بود که حیث
 حامل اینی نرسد و در هر فن که بکوشد بی نظر گردد و بر
 ایثای جنس خود سرور گردد و مقبول القول گردد
 خاصه به نزدیک ملوک و سلاطین و در اقبال و دولت
 باشکوه بردارنده این شکل کثاره گردد و باشکوه
 و وقار باشد و از انواع رنجها ایمن شود و از عرق و
 عرق در آمان باشد و جمیع اوقات در حفظ باری تعالی
 بود آورده که این شکل برگشتی نوح علیه السلام نوشته
 اگر بهین شرایط در زیر عمارت بکنارند عمرها و بران
 نشود و از راویان معجز منقولست که وقتی که کنند

مردان بنا کرده اند و در زیر چهار گوشه او بر چهار خشت
 این مربع کشیده اند و نهاده اند با عادیان و آتش نرود
 و طوفان نوح بر دی کار نگرده این دنیا در میان مهر است
 و روندگان از آن جز دهند اگر بر تنلیت زهره و مشتری
 بکشند بر دشمن ظفر بایند و اعداء معهور گردد بجهت ضبط
 مال و خزانة پسندیده است بجهت رسالت بشرف قمر نوشته
 بجهت آب و زمین بردن آوردن کار نیز با بشرف زحل
 و بجهت ایهت و عظمت بشرف مشتری و جهت قبولیت
 بیش و زرا و اهل قلم بشرف عطارد و به جهت پیکان
 و پیاده روان بشرف قمر باید نوشت مثال مثلث هر نوع
 بجهت شکل کثیر الخواص شکل اینست
 پس شروع کنیم دره دره و آن از غایم بر مثال هر
 یک از مثلث مراح از دور مملوق ذوالابدان و غیره
 نموده شود و از جمله خواص این شکل که چون زهره

در ۲۷ درجه حوت رسد این شکل را بر کاغذ پارمانید
 چون ماه سرطان رسد کوبند پارمانید بکودن کم فم دهند
 چون بخورد فم او زیاد شود خوشن کُردد و اگر این شکل را
 بهین شرایط نویسد کلاب حل کرده بکسی دهد انگس
 شفته و مهربان وی گردد و اگر خواهد که دشمن ذلیل گرداند
 چون فردر عقرب بود یا در داد بنویسد مراد حاصل گردد
 و اگر در تربیع شمس و مریخ بهین طالع بنویسد و نام
 غصم را در مرکز مربع بنهد انگس مقهور افتد و این
 کس بزودی مقبول گردد و اگر مردی این شکل را به
 کلاب حل کرده بزنی دهد مطیع او شود و اگر زن ببرد
 دهد مطیع او شود و اگر مریخ به تربیع آفتاب و مقابله
 راصل باشد و کُخس این شکل را بر جای نامقبولی
 بنویسد و بشوید بخورد کسی دهد بیمار گردد اگر ماه در
 زهره یا ویران بود بهتر بود اگر خواهد که کسی را دشمن

دشمن وی گرداند چنانکه کسی وی را نتواند دید
 بهین طالع اختیار نویسد و در آب حل کرده به انگس
 دهد تا بخورد هر کسی وی را بیند دشمن وی شود و اگر
 مریخ در محقر بود و ماه در سرطان و این بنظر تثلیث
 است این شکل را بر کشد و با خود دارد هیچکس بر وی
 غلبه نتواند کرد کمان سخت بر باروی وی نرم شود
 و اگر نیرانداختن را مدوامت نماید بی نظیر گردد و این
 مشهور و مجرب است و اگر فرد در بران بود و عطار در
 نحس طالع وقت جزا و ادوات از نحس خالی نبود
 این شکل را بر کشد و در آب بچکاند و آن آب را به دشمن
 دهد یا بر دیوار خانه دشمن پنهان کند در خانه انگس
 نکبت پیچید و فقیر و حقیر شود اگر بنظر مسود این شکل را
 بر کشد و پا خود دارد و جمع المال را دفع کند شرع بسیار است
 مختصر و الله اعلم ثمت هذه نسمة يه اقل العباد شمع جیب
 شمع عیسی اردو میثقی ۱۲۹۸ رجب اربع ۱۲۹۸

هذه
الدائرة الكبرى الجفرية
على الشجرة الثمانية
في الدولة العثمانية
للأمة الزمان
مصطفى افندي
زاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِئُ النَّسَمِ وَكَاشِفُ الْغَمِّ وَنَاصِفُ الْمَظْلُومِ
عَلَى مَنْ ظَلَمَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيمِ الْقَادِرِ الْمَصُورِ الْحَكِيمِ الْعَدْلِ
اللطيفِ الْخَبِيرِ الْقَاهِرِ وَبَعْدَ قَاتِي وَضَعْتُ هَذِهِ الدَّائِرَةَ
الْجُغَرِيَّةَ بَعْدَ الْهَلَاكِ عَلَى الشَّجَرَةِ الْغِيَامِيَّةِ فِي الدَّوْلَةِ الْعُمَا
لِلشَّيْخِ الْأَكْبَرِ وَالْكَبِيرِ الْأَخْرَجِي الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَبِيٍّ قُدْسِ
اللَّهِ رُوحَهُ وَفَوْزَ ضَرْحَتِهِ وَرَبَّنَّهَا عَلَى إِشَارَاتِ حَرْفِيَّةٍ وَحَرَكَاتِ
فَلَكِيَّةٍ وَجُغَرِيَّةٍ وَهِيَ مِنْ أَجْلِ مَا وَضَعْتُ فِي هَذَا الشَّانِ فَتَدَبَّرْ
مَا فِيهَا مِنَ الْأَسْرَارِ وَلَا تَبْدَأْهَا بِأَلْفٍ لَغْوِيٍّ لِغَيْرِ أَهْلِهَا لِأَنَّهُ
سَبَبُ الْمَقْتِ وَالْحَرَمَانِ وَرَبِّتُهَا عَلَى ابْتِدَى اقْتِرَانِ
الْعُلُوتَيْنِ أَعْنَى كَوْنِي زَحَلٍ وَالْمَشْرِئِي فِي بَرَجِ الْقُوسِ فِي
الْحَادِي وَالْعَشْرِينَ مِنْ جَادِ الْأَوَّلِ ٦٤٠ أَرْبَعٌ وَسَبْعِينَ
وَالْفُ جَعَلْتُهَا تَذَكُّرًا لِلْإِخْوَانِ عَلَى مَدِّ الزَّمَانِ وَادْرَعْتُ

رَفْعًا

فيها من الاسرار ما لا يظفر به الاوليا الاخبار وهي لمحة
 بما قبلها من الدوائر التي ركبها في هذا الفن لما فيها
 من بيان المحادث المرتبة على حركات الاقتران وهي على
 ثلاث قرامات قرنية الكبرى ووسطى وصغرى الى ظهور
 الامام المهدي عليه السلام المشار اليه في الكبرى فتامله
 فجدد صريحا وتاريخه رجيا وفعله نجما وقوله صريحا هذا
 الله تعالى واباك الى طريق الصواب وحمانا عن الغلط
 والارتباب ووقفنا الى مرضاته وجبتا شهماته وثبتنا
 على السنة والكتاب واحشرننا في زمرة الاحباب من غير
 سابقه عذاب انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير
 والمحمد رب العالمين وحسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول
 ولا قوة الا بالله العلي العظيم من سنة خمس وسبعين
 والف والى سنة تسع وسبعين والف اضطراب و
 واختلاف وسبل وس ام قم ايها النائم وتنبه ايها
 النائم م م ع ١ ولحفظ ي ن ومنه الى

سنة احدى وثمانين والالف مشقة اسفار وفتح
 جزيرة الكفار ثم تقب القلوب ويضعف الطالب و
 المطلوب وتهلك بعض الاخيار بفرض الاشرار وينشر
 البوار ط ومنه الى سنة اربع وثمانين والالف تقين
 القلوب ولا يصدق طالب ولا مطلوب ويرزأ البوار
 والحكم لله الواحد القهار وتضيع الرزيعه وقهاه اهل
 الشريعة من ك الى ١٠ ومنه الى سنة سبع وثمانين
 والالف خصام وزحام وضياح قرا ونيام وقيام الامر
 بالاعراض فخاب اهل النسب والاعراض وربما يفتح
 بعض البلاد ولكن ينشر الظلم والفساد وتعب الناس
 ويشند الباس م ومنه الى سنة اثنين وتسعين و
 والالف يموت كبير من الدوله وتوب منه اصحاب ميم
 الخولة وسينقل في امره بالناموس القايم حين بصير العالم
 مقدر كالشوائم فيجمع الاموال وتقليل الرجال ثم بعد التمكن
 يشرع في الاسفار وهي سبب البوار ح ومنه الى

شع

١٩٣

^٥
 سنة خمس وتسعين والالف فقطع دابر القوام الذين
 ظلموا والحمد لله رب العالمين وفيه جمع وجوم سيهزم
 الجمع ويولون الدبر الساعة موعدهم والساعة اذهى مرارة
 فاخذهم الله بذنوبهم يقتل م م ي صاحب ك م د
 ومنه الى سنة سبع وتسعين والالف شدة في البر والبحر
 وازدياد البغي وفساد بين العباد وكثرة الحروب لحيث
 يصير الطالب مطلوب وتخرت البلدان وتلف انسان
 وتقط في النفوس وكساد في الملبوس ك فاسبل
 كشف الرحمن انه القادر الديان ومنه الى سنة تسع
 وتسعين والالف اخبار كاذبه وعقول ضالة زاهية فالله
 تعالى يصلح الحال ويحقق المال اذ قد ضعف القطان
 وتغير الاكوان وكثر الخلاف وكذب الاخوان وناقض
 الجلسان ح س ن ومنه الى سنة مائة والالف
 اختلاف بين الجيم والميم وصاحب ك ه ر س ن
 الملك لله الواحد القهار اختلاف واختلاج واختلال

واضطراب موجب مشاق الاسفار م مغزولا ق
 مبدولا ر منه الى ^{سنة} ومائة و الف قبل با اضرا بلى
 مالى و اسما اقلى هموم و غموم وافكار مسبحان الواحد
 الفهار و منه الى ^{سنة} سبع ومائة و الف جوع شدي
 و فخط فجميع و احوال مرعبة و امور مفرغة ط و منه الى
^{سنة} احد و عشر و مائة و الف خسارة فى التجارة و
 وقوع البوار فى عصبة الكفار ط نصب كالح و خيانة
 من اهل الكفانة و اخلاى اقوال و تشنت احوال ك
 و منه الى ^{سنة} اثني عشر و مائة و الف وقوع حادثة
 فى ج يغفل ابراهيم سلام قولاً من رب رحيم ف القدر
 فى ش و غم و همة و حركات و وقايح متوادة م ح م ا
 و منه الى ^{سنة} ستة عشر و مائة و الف يحدث امر
 عجيب من جهة الغزل و النصب و تقوم الحساكر بمصر و تكن
 بعد القيام الى دخول شهر رمضان و منه الى ^{سنة}
 سبعة عشر و مائة و الف يدخل على ق و تقدم العداوى

وتقع الشقان وتكثر المتاعب بأسير الاقطار ويقل
 النيل وتنبه رزوب سلام سلام سلام ط
 ومنه الى ١١٩ تسعة عشر ومائة والالف ظهور
 حرف عين بسبب القا وخروج بعض القطان
 من ضرورة الافتتان وليس الخبر كالبيان يس
 قلبه سلام ومنه الى ١٢٠ عشرون ومائة والالف
 تتوثر فن في الاقطار في سائر الديار ويكون البوار
 ضعف العيار تسبب م د تجمع جموع ويظهر فجوع
 ومنه الى ١٢٥ خمس وعشرون ومائة والالف
 يخشى على ناحية الترك من الافتتان فاذا وقع
 السيف العزيزهان والنجابان اولار محل الطنون تنبه
 يا غافل عليك بالمخاف ط ومنه الى ١٢٩ تسع و
 عشرون ومائة والالف يظهر التراع ويزداد الظلم والجور
 والمخداع الى ظهور طسم ط ط فله رجفات مع
 قطان الجبال ويحصل رعب عظيم وخطب جسيم

الى ظ ويتسلسل ع ومنه الى ١١٣٣ ثلاث وثلاثين
 ومائة والف قدم عليهم ربهم بذنبهم فسواها ولا يحسن
 عقباها مع اختلاف ج الجند بالكنانة وقتل ونفى
 وسبى ومصادره ق ع من الكتاب الى ظ ومنه الى
 ١١٣٦ سنة وثلاثين ومائة والف متورفتين من التشديد
 والتأكيد فيظهر صاحب العقد الاكيد ٩٢ القفاف
 محمد القاف ع ١١٣٦ اسماعيل ثم يتولى اربعين محمد
 ابن ابراهيم ويملك ق راية العلم الاخرى ك ثم يتولى
 ١٢ صاحب القلم الانوارى ع ومنه الى ١١٤١ احد
 واربعين ومائة والف عركات وعزل ونصب وتقديم
 تاخير لارباب المراتب وذوى المناصب مع الاقتتان في
 سائر البلدان فيظهر ن ا بامر عجيب وفعل غريب طى
 ومنه الى ١١٤٦ سبع واربعين ومائة والف قوله الحق
 وله الملك من الميم الى الميم فالحال غير مستقيم فلا حول
 ولا قوة الا بالله العلى العظيم هذا ما وعد الرحمن

وسن

وَصَدَّقَ الْمُرْسَلُونَ وَمِنْهُ إِلَى ١٢٨ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ
وَمِائَةٍ وَالْفَتْحُ تَطَهَّرَ الْأُمُورَ الْجَلِيلَةَ وَالْخَفِيَّةَ مِنْ مُدَّةٍ
مَرَّتْ دَمٌ وَتَقَدَّزَتْ فِي الْمُلُوكِ عَوَايدُ الْقُفُوسِ وَ
بَطَلَتْ كَأَعْدَمٍ وَمِنْهُ إِلَى ١٢٩ ثَمَانٍ وَارْبَعِينَ
وَمِائَةٍ وَالْفَتْحُ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى شَاكِلَتِهِ يَأْذِي الْأَفْهَامَ
مَنْ كَانَ رَاقِدًا يَنَامُ وَاعْتَبَرُوا بِمَا هَوَاتِ وَلَا تَنْدُمُوا
عَلَى مَا قَاتَ فِي ١٣٠ هـ وَمِنْهُ إِلَى ١٣١ خَمْسِينَ وَمِائَةٍ
وَالْفَتْحُ مَلَكَ الْبَاغِي وَالطَّاعِي وَفَعَدَ الشَّاعِي وَالرَّاعِي
فَانْتَبَهَ بِإِغَاظِهِ وَتَقَدَّمَ ابْنُ الرَّاqِدِ وَاسْتَعْدَّ بِإِمْتِنَانِهِ
طَعَّ وَمِنْهُ إِلَى ١٣٢ أَحَدًا وَخَمْسِينَ وَمِائَةٍ وَالْفَتْحُ قَرَّبَ
السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ أَنْهَلَقَ قَدُومَ الْعَيْنِ مِنَ الْبَابِ وَوَقَّعَ
الطَّاعِي الْجَيْمَ وَفَرَادَ بَعْضَ الْأَخْبَارِ خَوْفَ مِنَ الْأَشْرَارِ وَ
وَقَعَ النِّهْبُ وَالْقَتْلُ وَالسَّلْبُ ط وَمِنْهُ إِلَى ١٣٣
أَشْنَيْنَ وَخَمْسِينَ وَمِائَةٍ وَالْفَتْحُ يَتَمَرَّكُ الْمَيْمُ مِنْ جِهَةِ الْمَيْمِ
الْمُحَاكِمُ ثُمَّ يَقُومُ وَيَشْتَدُّ الْحَرْبُ وَالْمُخَصَّامُ إِلَى آخِرِ الْعَامِ وَقَدْ

ان الاوان فتبه يا غافل ح ل ومنه الى ١١٥٣ ثلاث
 وخمسين ومائة والـ الف يخرج ك عند اجتماع ج ف
 ويتدحرج الميم عن طراط المستقيم ثم يفتح باب الجفا
 وعدم الوفا وينشق العفین د ب ومنه الى ١١٥٤
 اربع وخمسين ومائة والـ الف وقيل يا ارض ابلعي ماك
 يقل الماء ويحصل الرعب والفخط بين الناس فيثور
 العظماء وتقتل الاشرف وتخرب الكنانة ثم ضرورة
 العرب ومنه الى ١١٥٥ خمس وخمسين ومائة والـ الف
 يقوم المهاجر من وراء النهر فيعم البلدان جنده ويد
 بعض الثور بسعده ويمكث ف ثم يهاجر الى ط
 في ح ق م ومنه الى ١١٥٦ ستة وخمسين ومائة
 والـ الف يفتح بالجنوب ولكن يظهر صاحب الامر المطلوب
 م م م م ويضمي الروم ويشند الزوم يا حي يا قيوم
 سلام سلام ط ف ومنه الى ١١٥٧ احد وستين
 ومائة والـ الف حركات الجيش للحرر ويشند الباس

والام واختلاف الاجزاء وتفتت الاكباد ومنه الى
 ١١٦٧ سبعمائة وستين ومائة والالف العازم قادم
 تحرك للبيقات فلا تحشى القوات اثالث الله واثا الية
 راجعون كل م ومنه الى ١١٧٠ سبعمائة ومائة
 والالف فن ومحن ومشاق وحركات وحروب تذيب
 منها الكبود ونعم الافطار فقل يا ستار ومنه الى
 ١١٧١ احد وسبعين ومائة والالف من نام قام ومن
 قدم عدم وقد ضاق القضاء وصب البلا ط ق ن
 ومنه الى ١١٧٢ اثنين وسبعين ومائة والالف قدان
 تغير الاحوال وظهور الخوف والزلازل من استعداد ملك
 ومن فرط هلك ط ع ف ومنه الى ١١٧٣ ثلاث
 وسبعين ومائة والالف والى ١١٨١ احد وثمانين و
 مائة والالف الله الباقي فلا زوال للملك ذهب الاخبار
 وبقي الاشرار فالبدار قبل البوارع ف ومنه الى
 ١١٨٧ سبعمائة وثمانين ومائة والالف سبقدم الاخبار

بقدم صاحب الدار وقد جاء وقت صاحب الدال ول
 فسيحان من لا يزال اظهر باصاحب الميفات سنتفي الشبا
 ومنه الى ١١٨٨ ثمان وثمانين ومائة والف فالف
 السعان وعليه النكلان م س ن ومنه الى ١١٩٥
 خمس وتسعين ومائة والف قد ذهب النور وثقي النور
 فاضمحل الحال وذاب البال فاظهر باروع وجدد القوع
 فقد جاء امر الله وارتاح عباد الله ط ع ه ومنه الى ١١٩٦
 سنة وتسعين ومائة والف اظهر يا امين وصل بصاحب
 المتكين لتقتل المحتال ويستريح الحال فلا الارض عدلاً
 كما ملئت جوراً وظلماً ابشر ويا عباد الله فقد جاء امر الله
 انتهى ما وصل اليه البيان في الدائرة الكبرى للعلامة
 الزمان مصطفى بن شهراب زاده بالتمام والكمال والحمد
 لله على كل حال قد استنفذت هذه الكلمات في يوم السبت
 سادس شوال المكرم في سنة ١٢٨٥ في مدينة قم بيد اقل
 العباد الشيخ حبيب بن موسى الرضا اروميه افشاري النجفي

۱۳

هذا ما خرج من حساب الجفر دخول محمد نكده وشر علي

اهل الكتاب حالا ان دخل وقع السيف

وحصل الخيف وهرب الضيف

وكثر الخيف فلا حول ولا

قوة الا بالله العليم

العظيم

تمت

